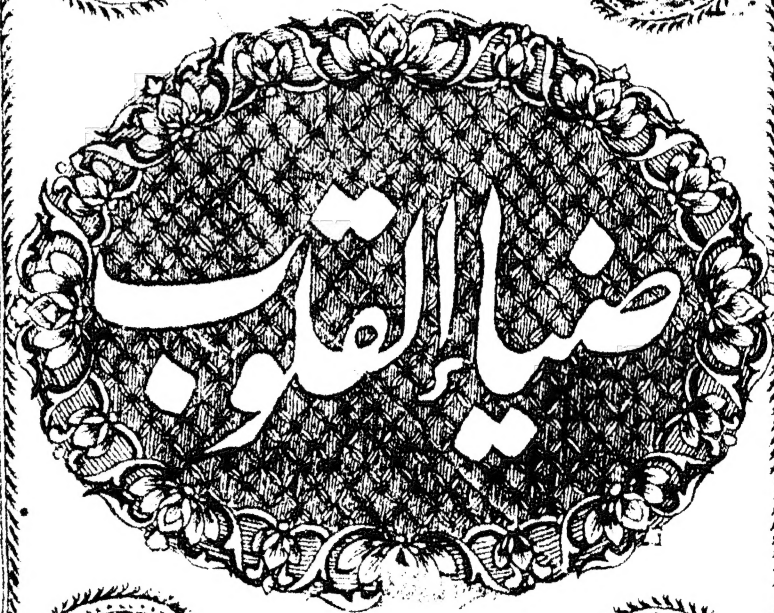


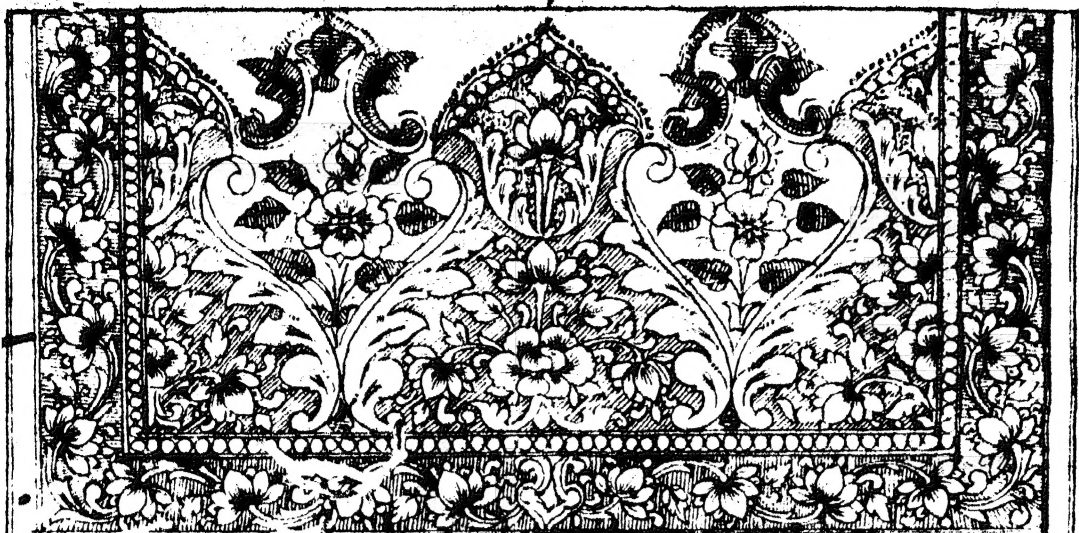
أَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى بِقَوْلِهِ الْحَمْدُ

طالبا ان يزداد في انوارها وكنوزها وندوها وجمالها وازديادها في كل ما يحب من كل



تصنيف: ماه سرشاهی امداد الله صاحب ظل

مطبع وای محفل محمود
در محبت الله علی



بسم الله الرحمن الرحيم

تمامی مراتب حمد و ذوات واحد را که اوست بعبود کل و موجود مطلق اتمالی شانه و جمیع باطن و نیت
 خاص سول اکرم را که اوست مظهر عالم و نائب حق صلی الله علیه و سلم و علی آله و صحبه اجمعین
 اما بعد احقر ناچیز سراپا گناه امداد و العفو و فی چشتی تنانوی که یکی از کمترین خدام و کمترین مریدان
 و خاکروب آستانه حضرت ایشان اعنی جناب اقدس حقیت اکاه کمالات و دستگاه صفا العیش
 و الطریقت بطریقیت المعرفه باودی دین متین امام السالکین پیشوای عارفین مکرم معظم حضرت
 نور الاسلام مولانا و مرشد و مادنیامیایجو نور محمد جنبهانوی چشتی قدس سره است عرض نمایی
 که بعضی از یاران طریقت خصوصاً عزیزم سعید کونین ^{بند} و اخلاق حافظ محمد ریسف فرزند
 امام العاشقین عارف با الله کامل اکمل حضرت حافظ محمد صامن شهید فاروقی چشتی رحمه الله علیه شش
 و باعث برین گردیدند که آنچه او کار و اشغال و مراقبات خاندان عالیه چشتیه صابریه قدوسی معول
 برای مایان بقلم آرتنور مفارقت بعیده که تو خدمت حرمین شریفین اختیار کرده و مایان دودر
 در خاک هندوستان افتاده ایم بر آن عمل کرده آید و آئیده را هم بکار آید چون این هیچکاره نالایق
 لیاقت و منزلت این مرندارد که این مرتبه شیخ کامل مکمل است اینکار را دشوار شد لیکن از وفور التماس
 عزیزان چاره ندیده طبعی بجناب قدس حق بتعالی گردیدم پس بنظم القاشد که بنویسند عادت
 اسیر

ع
 فاروقی چشتی
 و غفر له و له و له
 و غفر له

ع
 خلیفه حضرت
 شاهزاده
 قیس

جاریست که هر آنچه از زبان و قلم شخصی که باو عقیدت و ارادت دارند می براید موثر و مفید می شود
 اگر چه همون در کتب موجود باشد لهذا آنچه از حضرت مرشد خود و از بزرگان خاندان رسیدن و کما
 و اشغال ضروریه چشمتی و قادریه و نقشبندی می نگارم شاید که دعا و همت سالکان و باطنیان
 تحریر این ساله این مدبر را هم کار آرد و شاید مقصود رخ نماید بعید نیست **اللَّهُ يَهْدِي**
مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اکنون باید دانست که اکثر از کار و اشغال حضرات چشمتی
 و قادریه بسبب اتحاد و اتفاق بزرگان هر دو خاندان عالیشان مخلوط گردیده اند و آن
 شغل که خاص چشمتی است قادریه میکنند و آنکه مختص بقادریه است چشمتی هم بعمل می آرند و آن
 واحد است لهذا این ناچیز نیز چندان تفریق نکرده اشغال هر دو طریق چیزی چیزی می نگارد
 و خود را بری از سهو و خطا ندارد بر سالک تفریقش واضح خواهد شد تا نام این **لِصَاحِبِ الْقَلْبِ**
 نهاده شد و الله ولی التوفیق مقدمه بدان **إِنَّكَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى طَرِيقِ سُلُوكِ الْحَقِّ** که
 سالک چون خواهند که توفیق سلوک اده حق تعالی دهند اول نوری از انوار هدایت **يَهْدِي**
اللَّهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ در دل او فرو و آید و رنگ ضلالت و گمراهی از سینه او
 بزداید پس این طام دنیا بردل او سرد شود و طلب آخرت در سینه او گرم گردد و کف بعبادت
 زند و قدم در رکاب ندامت آورده بر اسب استغفار سوار بوده غم را بخرم کند و جمله معاصی
 پس پشت انداخته و بسوی تعالی طاعات و عبادات حق تعالی آرد در آن وقت او را از مرشد
 راه دیده جامع شریعت و طریقت که مقتدر وقت باشد چاره نبود که خود را در پای سعادت
 خدمت او باندازد و دست در دامن دولت او بآویزد تا از مکارندگی طایانی و مکر و دلتافتی
 که این سالک این بین توجه او محفوظ ماند و در معالجه امراض باطن خود بر حسب ارشاد و مشغول
 شود که تا وقتی که همه امراض معنوی که صفات ذمیه اند مثل حسد و جمل و کبر و کینه و عجب
 و ریاضت و غیره دفع شوند و بجای آنها همه اوصاف حمیده چون علم و حلم و سخا و تواضع
 و زکات نفس و رضا و تسلیم و غیره کم خوردن کم خفتن کم گفتن کم با خلق بودن سال

این کتاب از کتب
 نفیسه است
 و در کتب
 نفیسه است

استعداد وصول الی الله میسر نیاید لهذا صحبت مرشد و اتباع او ضرور افتخانی که در این زمینه گفته اند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۝ قوله تعالى
وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىٰ هَرُوجِهَا مَرَسَتْ وَأَمْرُ تَصْنِي وَجُوبِ سَتِ بِوَشِيدِ نَسِيتَ
نائبان صادق و صادقان منیب همین قوم اند و بیعت و صحبت سنت است فعل رسول الله صلی
علیه و سلم و آله و اصحابه ضنوان الله علیهم اجمعین قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا
يَبَايِعُونَ اللَّهَ أَيْضًا إِذْ يَبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ۖ
لهذا فرموده اند الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ ۖ وَنَزِيقُ قَدَائِمِ بْنِ فَرْمُودَ
مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّوَصُّفِ ۖ چنانکه آنجا صحبت بنی ضرورت
انجائیز از ان شیخ بودن ضج بود لاریب بلا شبه پس اگر در نظر شیخ کامل بوده کار فرمان او کند
و جمعی اختیار و اراده خود بدست اختیار مرشد دهد امید قولیت که زود بمنزل مقصود برسد
انشاء الله تعالی تمبیه حالا طریق سلوک محل تجربه می آید بفضل در وقت سلوک واضح خواهد
بدانکه طرق سلوک بی نهایت اند زیرا که طبائع طالبان اهل حق مختلف میباشد و شیخ که طبیب دلست موافق مرض میبرد
علاج می فرماید لهذا فرموده اند الطُّبُّ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ ۖ آتاسه طریق
از ان طرق قریب تراند اول طریق اخیارست و آن بکثرت صوم و صلوة و تلاوت
قرآن شریف و حج و جهاد و غیره است و درندگان این راه در زمان طویل است و در سبب
دویم صحاب مجاہدات و ریاضات اند که جهد در تبدیل اخلاق و ذمیه حجیم میکنند این طریق
ابراست پس وصل میشوند ازین راه اکثر از آنها سویم صحاب شطاریه اند که بر ریاضت بگریزند
و از صحبت خلق پر هیزند کار ایشان جز درد و هشتیاق و شوق و ذکر و فکر و شکر نباشد پس
وصل اند ازین طریق اکثر از آنها از اکثر بزرگ نفس و تصفیه قلب و تجایه روح مشغول میشوند
و کشتن کرامات را بجوی می نخرند و غیره مقامات مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا نقد وقت ایشان
نباشد این طریق از ان دو طریق اقرب الی الله است و وصول این طریق شطاریه

این طریقان حق است
و در این طریقان منضم
و غیر از این راه
و در این راه

بده چیز فرموده اند اول توبه و آن بیرون آمدن است از هر مطلوبات ماسواهد چنانکه وقت موت
 دوم زهد و آن ترک کردن است دنیا و مافیها را چنانکه وقت موت باشد سوم توکل و آن ترک
 کردن است اسباب ظاهری چنانکه وقت موت باشد چهارم قناعت و آن ترک کردن است
 شهوات و خواہشات نفسانی را چنانکه وقت موت باشد پنجم عزلت و آن انقطاع و گریختن است
 از خلق چنانکه وقت موت باشد ششم توبه الی الله و اعراض از ماسواهد است چنانکه وقت موت
 پس باقی نماید که ام مطاوب و محبوب و مقصود خبر الله جل شانہ ہفتم صبر و آن ترک کردن است
 جملہ حظ نفسانیہ را از مجاہدہ چنانکه وقت موت بغیر مجاہدہ ترک میکند ہشتم رضا و آن ترک
 کردن است رضا نفس خود و بدخول ضار حق تعالی تسلیم کردن خود را بحکم ازلی حق تعالی
 چنانکہ وقت موت بچہ نهم ذکر و آن ترک کردن است ذکر غیر الله چنانکہ وقت موت دهم مرا
 و آن ترک کردن است حول قوت خود چنانکہ وقت موت پس طالب باید کہ اول بار شد
 مرشد از صفات ذمیمہ شبہیہ کہ از لوازم حیوانی و عنصری است برآید و پرمہیست
 و اوصاف حمیدہ پیدا سازد و دل را از کمورات غیر الله پاک و صاف نماید تا لیاقت وصول
 الی الله حاصل آید **فصل در بیان طریق مبعث** بر شخصی کہ ارادہ مبعث دارد پیش خود
 دو زانو باد و بنشانند اول خطبہ خواند یعنی **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ خَمْدَهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ**
وَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ
وَمَنْ يَضِلَّ لَهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَنَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَنَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا الْوَسِيْلَةَ
وَجَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُوْنَ اِنَّ الَّذِيْنَ يَبَايِعُوْنَكَ اِنَّهُمْ يَبَايِعُوْنَ اللّٰهَ وَانَّهُ
 ببردست خود بردست مرید مہماید **اللّٰهُ فَوْقَ اَيْدِيْنِمُ فَمَنْ نَكَتَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ**
وَمَنْ اٰوَىٰ اِلَىٰ عَهْدِ اللّٰهِ فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا وَنَفَعْنَا وَاَيُّكُمْ بَارَكَ اللّٰهُ لَنَا وَ لَكُمْ
 و اگر مرید عورت باشد گوشہ جاور یا عامہ یا رومال بدست آورد و بگوید مرید را کہ مگر اگر

و اینست توبه از ماسواہ
 و اینست صبر و آن ترک کردن است
 و اینست رضا و آن ترک کردن است
 و اینست قناعت و آن ترک کردن است
 و اینست عزلت و آن انقطاع است
 و اینست توبه الی الله و اعراض از ماسواہ است
 و اینست ذکر و آن ترک کردن است
 و اینست مرا و آن ترک کردن است
 و اینست حول قوت خود چنانکہ وقت موت

از همه ادیان شرک و کفریه و آنچه در آنهاست و ایمان آوردن با الله و رسول او و قبول کردن
 دین اسلام را و آنچه در دست و توبه کردم و بیرون آمدن از جمله معاصی و داخل شدن در زمره
 مطیعان حق تعالی و ترک کردم دنیا و مافیها را برای رضای موسی و گوید دحضیت
 بِاللّٰهِ رَبِّكَ اَوَّابًا وَسَلَامًا دِينًا وَعَجَّزًا نَبِيًّا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و گوید اَشْهَدُ اَنْ
 اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ و اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و گوید که معیت کردم بر دست
 فلان و نام پیر خود گیر و اختیار کردم سلسله فلان و دعا کند که خدایا زنده امیض من بکرت بزرگان
 این سلسله نصیب ما کن در زمره ایشان بر انگیز بعد از آن مرشد طریق ذکر مناسب است
 و قابلیت اوتلقین فرماید و از آداب سلوک اطلاع نماید و توجه بر حال او مرعی دارد و به تحصیل
 مسائل فقه ضروری و تصحیح عقائد اهل سنت و جماعت تاکید کند و رعیت و تحریص بر اتباع
 شرع شریف نماید که بی این وصول مطلوب مشکل است و ارشاد فرماید که مکاشفات و ارادت
 خلاف شرع را اعتبار نازد و بر او امر شریعت مستقیم باشد و از ممنوعات او به پرهیزد و از
 حرام و مشتبیه احتیاط کند و احکام شریعت را بر همه امور مقدم دارد **باب اول در بیان**
اذکار و اشغال مراقبات حضرات چشتیه رضوان الله علیهم هم مجیز

فصل اول در بیان ارشاد تلقین ذکر

بدانکه پیر بعد از ادای ختم و فاتحه بار و اح مشایخ طریقه مرید را حکم کند که سه روز متواتر روزی دارد
 و درین روز با کثرت کلمه تحلیل و تنفیر و درود کند مگر کم از هزارگان باز گوید روز سوم مرید
 در آخر شب یا بعد از نماز عصر لیکن اول اولی است پیش مرشد بیاید تا مرشد او را
 در شوق که در اینجا بخیر پیر مرید دیگر نباشد زیرا که تلقین مرشد اسرار حق است و هر طالب مخصوص
 اسراری باشد پیش خود با دلب دوزانو بنشانند اول مرید را توجه دهد تا تخم ذکر و جذب طین
 در فوئید و ذکر بحیط تمام قبول نماید و طریقه توجه اینست که مرشد خود را از همه خیالات

خالی کرده دل خود را بادل می‌مقابل کند و ضرب اسم ذات بحیال ببل اوزند و تصور نماید که کیفیت
فکر این اسم جذب و شوق از دل من بدل می‌گیرد و در سرایت میکند باندازه حد یکدم او را توجه
تا حرارت ذکر و جذب در باطن او سرایت کند و دلش متحرک بذر گردد و بعد از آن هر ذکری که ملائم حال
میرد و سهواً او باشد ارشاد فرماید و مرید بر ارشاد مرشد با ذکر مشغول شود و از اظهار اسرار
برهیزد تا مشرق انوار و اسرار شود و طریق دیگر اینست که یکبار مرشد بگوید و مرید بشنود باز
مرید بگوید و مرشد بشنود چنین تکرار کند بعد از آن مرشد بگوید که آنچه ما را از پیران رسیده
تر از ادیم و مرید بگوید قبول کردم بعد از آن حکم کند که در خلوة تنگ تاریک در آن فقط قیام نمود
و غلطیدن تواند و از متاع خالی باشد و از شور و شغب دور شود با طهارت کامل چارزانو
یعنی مربع بنشیند و پشت راست دارد و چشم بند نماید و هر دو دست بر زانو بندد و انگشتان
کشاده دارد و تا نفس لفظ الله پدید آید و زنگشت پای راست را برگ کیما س نهید و اگر کیما
رگی است که در باطن بخ انوی چپ است و مربوط بباطن قلب است چون قوت در آن رسد در باطن
حرارت پیدا آید و خطرات دور شود زیرا که حرارت باطن موجب تصفیه قلب است بعد از این عبارات را
بخواند یا سحی یا قتیوم لا اله الا انت اسئلك ان تحیی قلبی بقور معرفتك
ابد یا الله یا الله یا الله بحسنو قلب تصور معنی بعد از آن بطریق محاسبه و مجاهده بذر فکر
و ملاحظه واسطه بآرام و قوت و شدت جهریه یا خفیه بد آنچه ذوق انبساط است و لذت
او را بر باید مشغول شود و اگر خطره غیر در آید بمشاهده جمال مرشد آن خطره را دفع سازد باز بذر
مشغول شود تا تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح حاصل آید و خطرات و وسوسات ماسوا الله محو گردد
و اثر خشوع و خضوع در قلب اگر ظاهر شود و اثر ذکر در تمام اعضا و ریه و پوست و خون
و استخوان در مغز آید و ذکر پنج گیر شود و شمر کاشفات و انوار و واردات غیبی گردد و حقیقت
برو منکشف گردد و بعالم ارواح ملاقات شود و ذکر حقیقی و شهود حق درین مقام فتح گردد
بدانکه چون دل بذر الله متحرک گردد و ذکر از زبان دل مسموع شود آن حرکت از دل چشم کشد

کرد و صورت انتشار او ان بود که اول حرکت عضوی چنانکه حرکت در قلب او بود از ان عضو مفهوم
 گردید پس باید که آن متوجه نشود و توجه قلب دارد گاه دست گاه پایی گاه سرنی آنکه قصد کند متحرک
 گردد بلکه تمام عالم را در حرکت باید و چون نور ذکر منتشر گردد در اندک زمانه تمام اطراف بدن را محیط
 و از سرتا ناخن پا بزرگ و معمول گردد و احوالها مختلف روی نماید گاه گریان و گاه خندان گاه افسرده
 گاه حیران گاه پریشان اما هیچ ملتفت نشود مشغول بذكر با فکر که مقصود اصل است باشد یا بد الهی
 چنان شود که بیک مرتبه از تمام بدن ذکر آمد بشود و همه اعضا بادل موافقت نمایند بکیصوت و آواز
 درین حال غلبه ذکر در بعضی اعضا زیاده و در بعضی کم بود و گاه غلبه در جمیع اجزا مساوی باشد
 درین وقت لذت بیشتر باید و این کیفیت از اصطلاح قوم سلطان الاذکار میگویند و ذکر آواز ذکر
 بمکوش خود استماع نماید و آنچه شهر است که چون ذکر غلبه کند آواز ذکر آن غیر هم می شنوند غلط عام است
 پس ذکر دل ذکر هم سالک تواند شنید پس گوئی که بر آنند که آواز ذکر غیر آواز دور و نزدیک حسب مراتب
 ذکرین سامعین تواند شنید صلی ندارد در بیان ذکر بدانکه ذکر آنرا گویند که بیاد الهی جمیع غیر است
 فراموش سازد و بحضور قلب قرب و معیت حق تعالی چنانکه فرمود انامع عبیدی اذا
 ذکرنی و تحسرت لی شفاه و انا جلیس من ذکر کلّی حاصل آید و در شب روز یکم سبّوحه بکثرة و
 اصیلا با توجه و فکر تمام چنان مشغول مستغرق بذكر گردد که از خود بیخوش بود و در زمهره التذکر
 یدکر من الله قیاما و قیاما و علی حیویم داخل شود و ذکر ایات گردد و بدانکه ذکر بر اقسام است
 و مقصود از ذکر حصول مکررست بحضور قلب پس هر عملی و فعلی که از ان حصول مطلوب است اهم ذکر است
 کلمه باشد یا نماز یا تلاوت قرآن یا درود یا ادعیه که مطابق قرآن و حدیث باشد و یا دیگر عبادت
 و یا عبارات دیگر که بلاخطه معنی آن یافت مذکور و مطلوب است آن هم جمله ذکر است و آن حصول مذکور
 بی قیام ذکر حاصل نمیشود پس طالب باید که در ذکر استیجانه چنان مستغرق شود که غیر حق و خود را فراموش
 سازد و حصول الی الله بدین نفی با سواد ممکن نیست چون باین مرتبه رسد زهد و تقوی و توکل معنی
 فقرات و صبر و تسلیم رضا و غیره بی قصد حاصل آید و از نتیجه این ذکر بر قلب ذکر انوار تجلیات

بعد از اعوذ بسم الله بخلایص تمام سه بار کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله +
 و یکبار کلمه شهادت بخواند بعد از آن سر را برز انویچ برده بحدنگون سازد که پیشانی قریب انویچ
 برسد و از اینجا لفظ لا اله الا الله را آغاز کند و سر را برز انوی است آورده دوره تمام بر کتف راست برآید
 و دم آنقدر دراز کند که ضربات ثلثه در یکدم درآیند و سر و پشت و کمر برابر شود و اندک سر را بجای نشیند
 کج کرده تصور کند که همه خطرات ماسوا سر را پس پشت انداخته و بگذارد دم را و لفظ لا اله الا الله را بزور قوت
 بر فضا دل که زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت واقع است مانند گل صنوبر ضرب کند و تصور کند که عشق
 و نور الهی را بدل آوردم و در حالت نفی چشم را کشاده دارد و در حالت اثبات بند نماید و این نفی
 و اثبات را با فکر ملاحظه واسطه باین طریق مذکور دو صد بار بگوید و این ذکر را چهار ضریب نامند
 و درین ذکر نه بار لا اله الا الله و هم بار محمد رسول الله بگوید بعد از آن بطریق سابق سه بار کلمه
 و یکبار کلمه شهادت بگوید اما بعدی در کلمه لا اله الا الله مقصود متوسط لا مقصود یا لا مطلوب و منتهی
 لا موجود و همه است ملاحظه کند بعد از آن دو لحظه مراقب شود و تصور کند که فیضان از عرش بسببه
 می آید لیکن باید انست که ز انوی چپ مقام خطر شیطانی است و ز انوی راست مقام خطر نفی
 و کتف راست مقام خطر ملکی است و قلب مقام خطر رحمانی است برز انوی چپ از لا اله الا الله نفی خطر
 شیطانی تصور کند تا رساندنش برز انوی است نفی خطر نفسانی و تا رساندنش بر کتف راست
 نفی خطر ملکی تصور کند و بلفظ لا اله الا الله اثبات خطر رحمانی نماید و این را اب را اگر مرید عجب باشد
 بر زبان که او داشته باشد تلقین فراید طریق دیگر نفی و اثبات بدانکه در نفی خطرات
 جدا گانه گونه تفرقه باطن است و مقصود کلی حضور و جمعیت است پس مرشد را باید که لفظی کلی تلقین
 فراید تا نفی خطرات یکبارگی حاصل آید چنانکه متاخرین همین را اختیار کرده اند یعنی کلمه لا اله الا الله
 دل باشد و قوت تمام بر کشیده و الله را بکتف راست برساند و سر را مائل پشت کرده تصور کند
 از غیر الله را از دل بردن آورده پس پشت انداخته و دم را گدشته لفظ لا اله الا الله بزور بر دل
 ضرب کند و ملاحظات اینجا همان است که بیان کرده شد و در ذکر نفی و اثبات بهر طور که باشد

در این ذکر سه بار لا اله الا الله و هم بار محمد رسول الله و یکبار کلمه شهادت بخواند
 بعد از آن سر را برز انویچ برده بحدنگون سازد که پیشانی قریب انویچ برسد
 و از اینجا لفظ لا اله الا الله را آغاز کند و سر را برز انوی است آورده دوره تمام بر کتف راست برآید
 و دم آنقدر دراز کند که ضربات ثلثه در یکدم درآیند و سر و پشت و کمر برابر شود و اندک سر را بجای نشیند
 کج کرده تصور کند که همه خطرات ماسوا سر را پس پشت انداخته و بگذارد دم را و لفظ لا اله الا الله را بزور قوت
 بر فضا دل که زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت واقع است مانند گل صنوبر ضرب کند و تصور کند که عشق
 و نور الهی را بدل آوردم و در حالت نفی چشم را کشاده دارد و در حالت اثبات بند نماید و این نفی
 و اثبات را با فکر ملاحظه واسطه باین طریق مذکور دو صد بار بگوید و این ذکر را چهار ضریب نامند
 و درین ذکر نه بار لا اله الا الله و هم بار محمد رسول الله بگوید بعد از آن بطریق سابق سه بار کلمه
 و یکبار کلمه شهادت بگوید اما بعدی در کلمه لا اله الا الله مقصود متوسط لا مقصود یا لا مطلوب و منتهی
 لا موجود و همه است ملاحظه کند بعد از آن دو لحظه مراقب شود و تصور کند که فیضان از عرش بسببه
 می آید لیکن باید انست که ز انوی چپ مقام خطر شیطانی است و ز انوی راست مقام خطر نفی
 و کتف راست مقام خطر ملکی است و قلب مقام خطر رحمانی است برز انوی چپ از لا اله الا الله نفی خطر
 شیطانی تصور کند تا رساندنش برز انوی است نفی خطر نفسانی و تا رساندنش بر کتف راست
 نفی خطر ملکی تصور کند و بلفظ لا اله الا الله اثبات خطر رحمانی نماید و این را اب را اگر مرید عجب باشد
 بر زبان که او داشته باشد تلقین فراید طریق دیگر نفی و اثبات بدانکه در نفی خطرات
 جدا گانه گونه تفرقه باطن است و مقصود کلی حضور و جمعیت است پس مرشد را باید که لفظی کلی تلقین
 فراید تا نفی خطرات یکبارگی حاصل آید چنانکه متاخرین همین را اختیار کرده اند یعنی کلمه لا اله الا الله
 دل باشد و قوت تمام بر کشیده و الله را بکتف راست برساند و سر را مائل پشت کرده تصور کند
 از غیر الله را از دل بردن آورده پس پشت انداخته و دم را گدشته لفظ لا اله الا الله بزور بر دل
 ضرب کند و ملاحظات اینجا همان است که بیان کرده شد و در ذکر نفی و اثبات بهر طور که باشد

در این ذکر سه بار لا اله الا الله و هم بار محمد رسول الله و یکبار کلمه شهادت بخواند
 بعد از آن سر را برز انویچ برده بحدنگون سازد که پیشانی قریب انویچ برسد
 و از اینجا لفظ لا اله الا الله را آغاز کند و سر را برز انوی است آورده دوره تمام بر کتف راست برآید
 و دم آنقدر دراز کند که ضربات ثلثه در یکدم درآیند و سر و پشت و کمر برابر شود و اندک سر را بجای نشیند
 کج کرده تصور کند که همه خطرات ماسوا سر را پس پشت انداخته و بگذارد دم را و لفظ لا اله الا الله را بزور قوت
 بر فضا دل که زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت واقع است مانند گل صنوبر ضرب کند و تصور کند که عشق
 و نور الهی را بدل آوردم و در حالت نفی چشم را کشاده دارد و در حالت اثبات بند نماید و این نفی
 و اثبات را با فکر ملاحظه واسطه باین طریق مذکور دو صد بار بگوید و این ذکر را چهار ضریب نامند
 و درین ذکر نه بار لا اله الا الله و هم بار محمد رسول الله بگوید بعد از آن بطریق سابق سه بار کلمه
 و یکبار کلمه شهادت بگوید اما بعدی در کلمه لا اله الا الله مقصود متوسط لا مقصود یا لا مطلوب و منتهی
 لا موجود و همه است ملاحظه کند بعد از آن دو لحظه مراقب شود و تصور کند که فیضان از عرش بسببه
 می آید لیکن باید انست که ز انوی چپ مقام خطر شیطانی است و ز انوی راست مقام خطر نفی
 و کتف راست مقام خطر ملکی است و قلب مقام خطر رحمانی است برز انوی چپ از لا اله الا الله نفی خطر
 شیطانی تصور کند تا رساندنش برز انوی است نفی خطر نفسانی و تا رساندنش بر کتف راست
 نفی خطر ملکی تصور کند و بلفظ لا اله الا الله اثبات خطر رحمانی نماید و این را اب را اگر مرید عجب باشد
 بر زبان که او داشته باشد تلقین فراید طریق دیگر نفی و اثبات بدانکه در نفی خطرات
 جدا گانه گونه تفرقه باطن است و مقصود کلی حضور و جمعیت است پس مرشد را باید که لفظی کلی تلقین
 فراید تا نفی خطرات یکبارگی حاصل آید چنانکه متاخرین همین را اختیار کرده اند یعنی کلمه لا اله الا الله
 دل باشد و قوت تمام بر کشیده و الله را بکتف راست برساند و سر را مائل پشت کرده تصور کند
 از غیر الله را از دل بردن آورده پس پشت انداخته و دم را گدشته لفظ لا اله الا الله بزور بر دل
 ضرب کند و ملاحظات اینجا همان است که بیان کرده شد و در ذکر نفی و اثبات بهر طور که باشد

مشغول شود و با برادران طریقت حلقه نموده در ذکر جبر باید مراقبه شاغل گردد اما باید که همه الله را
 از کلمه **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** بسیار و کلمه **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** بسیار گوید بعد فراغ از ذکر دست برداشته
 دعا کند و فاتحه بار و اح بیران و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه جمیع بخواند و بگوید
الصَّيْطُ طَرِيقٌ دِيْكَرُ ذِكْرِ نَفْسِيْ وَ اثْبَاتٌ بِنَاسِبِ مَهْتِطَاتِ دَلِكِ اِنَّ فِيْ جَسَدِ
اَدَمَ مَضْغَةً وَ فِي الْمَضْغَةِ قَلْبٌ وَ فِي الْقَلْبِ قُوَادٌ وَ فِي الْقُوَادِ رُوحٌ وَ فِي الرُّوحِ
يَسَسُّ وَ فِي السَّيِّئَاتِ نَوَادٌ وَ فِي النُّوَادِ اَنَا بَيَانُ يَافَةِ اَنْدَقِمُ اَيُّ اَنْكَلُ ذِكْرِ نَفْسِيْ
 اثبات نیز مهت مرتبه مقرر کرده اند که در هر وجه نفی و اثبات است پس در زبانی متعلق با اجسام است
 مرید را باید که باین ذکر چنان مشغول شود که غیر ذکر نماند و از هر حواس خبر ذکر نیا بد چون سالک
 با مقام رسد از عالم اجسام ترقی کرده بر مرتبه لطیفه قلب نفس است برسد و ذکر با فکر تعلق بلطفه قلب دارد
 درین مرتبه بذكر **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** با فکر چنان مشغول شود که **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** که نافیست نفی شود و جز اثبات
اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد از مقام نفس ترقی کرده بر مرتبه دل رسیده باشد ذکر **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** است و **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** را حضور دل تصور کند و بدلائل خود را و صفات خود را بذات و صفات
 حق ربط داده بذكر **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** چنان مشغول گردد که مستثنا که در **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** است نیز نفی شود و بجز **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ**
 هیچ نماند چون سالک باین مقام رسد از خطر ملکوتی گذشته و مرتبه دل اطلی کرده بر مرتبه روح برسد
 و ذکر روح هم ذات است و **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** ذات جامع جمیع صفات است و الف و لام اشاره بافعال اسماء و صفات
 است و حرف ها که در لفظ **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** است اشارت بذات است پس سالک باید که چندان بذكر **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** مشغول
 شود که الف و لام که در **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** است نیز نفی شود و خبر هو هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد خود
 ذکر گردد و از مرتبه روح ترقی نموده بر مرتبه برتر رسیده باشد باز بذكر هو چنان مشغول شود که خود
 مذکور گردد و قضا عبارت ازین است و اگر باین مرتبه بر مقام **لِيْ سَمْعٌ وَ لِيْ بَصَرٌ** رسد خود نور گردد
 باز دریاب که لوازم نور ظهور است باز ظهور کند مقام عبودیت **اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** **مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ**
 که مرتبه عبودیت مقام انتہا سالک است در آن مقام حقیقت عبودیت و معبودیت مکشف شود



در عبادت که حق عبادت است مشغول شود و حفظ مراتب را بوجه حسن بجای آورد و کمال اتباع شریعت
 نماید و بر سبزه دار شاد جلوه گر بوده طالبان حق را راه نما باشد و ولایت و شجاعت هرزه او را مسلم باشد
 آگاه باد ای عزیز هر چند در وصال محبوب و اشتیاق غالب تر لذت بیشتر و هر کس طلب مرزانه و همت
 دارد و طلب استوار قدم باشد و نا امید نشود انشا الله تعالی آخر کار اگر طلب صادق است شاهد
 رخ خواهد نمود مبنی و کرمه **طریق ذکر یاس نفاس** باید که بیدار و هوشیار باشد بر افکار
 خود و دل هرگز صاف نشود از که و رات نفسانی و شیطانی تا مدد یاس نفاس نکند و یاس افکار
 انہست که مکان زمان او را بدیعنی بر آمدن نفس فرو رفتن نفس طالب ذکر باشد خواه بذكر جلی
 خواه بذكر خفی پس وقت بر آمدن دم لا اله الا الله گوید و وقت فرو رفتن لا اله الا الله گوید اما در ذکر خفی بدم
 ذکر گردد و در بالا کشیدن فرو گذاشتن نظر بر تاف دارد و از اینجا ذکر گردد و دهن بسته بچیت
 زبان بدم ذکر بود و چندان مشغول باشد که دم ذکر گردد و **طریق دیگر** آنکه لفظ الله بالا کشد و هو
 فرو گذارد و ملاحظه کند که همون اندرون همون برون است یعنی **هو الظاهر هو الباطن ملحوظ**
 این ذکر را چندان ورزش نماید که دم ذکر شود و مستغرق بذكر گردد و ذکر حیات شود و در بیداری
 و در خواب ذکر باشد و یاس نفاس حاصل آید دل از ماسوائد پاک و صاف و نورانی گردد لهذا این
 جاد و بقلب نیند زیر که دل از همه که و رات و کثافات صاف گرداند و متمر تجلیات و وارث
 سازد **فائده** اگر مرید ساده دل باشد و از کیفیت لذت ذکر لذت گیر نگشته باشد باید که مرشد
 او را پیش خود را نوزاد نوزاد بنماید و بگوید که چشم را بندد و سر را بگون سازد و کمر را کج کرده و سینه
 پیش آورده مقابل شود و مرشد نفاس او را احساس نماید و وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس
 خود را بدم او بگذارد و وقت بر آوردن او دم را دم خود را در کشد چون باین طور مشغول شود
 یکایک لرزه در بدن مرید یا نعره از وی بر آید و هرگز که اراده مرشد باشد جاری گردد **علاج دیگر**
 مرید غیبی اگر مرید بسیار غیبی باشد هیچ ذکر در و تاثیر نکند باید که مرشد او را ذکر اسم ربی او
 تعلیم نماید و صورت دریافت اسم ربی او نیست که مرشد او را در خلوت پیش خود بنماید و

و در عبادت که حق عبادت است مشغول شود و حفظ مراتب را بوجه حسن بجای آورد و کمال اتباع شریعت
 نماید و بر سبزه دار شاد جلوه گر بوده طالبان حق را راه نما باشد و ولایت و شجاعت هرزه او را مسلم باشد
 آگاه باد ای عزیز هر چند در وصال محبوب و اشتیاق غالب تر لذت بیشتر و هر کس طلب مرزانه و همت
 دارد و طلب استوار قدم باشد و نا امید نشود انشا الله تعالی آخر کار اگر طلب صادق است شاهد
 رخ خواهد نمود مبنی و کرمه **طریق ذکر یاس نفاس** باید که بیدار و هوشیار باشد بر افکار
 خود و دل هرگز صاف نشود از که و رات نفسانی و شیطانی تا مدد یاس نفاس نکند و یاس افکار
 انہست که مکان زمان او را بدیعنی بر آمدن نفس فرو رفتن نفس طالب ذکر باشد خواه بذكر جلی
 خواه بذكر خفی پس وقت بر آمدن دم لا اله الا الله گوید و وقت فرو رفتن لا اله الا الله گوید اما در ذکر خفی بدم
 ذکر گردد و در بالا کشیدن فرو گذاشتن نظر بر تاف دارد و از اینجا ذکر گردد و دهن بسته بچیت
 زبان بدم ذکر بود و چندان مشغول باشد که دم ذکر گردد و **طریق دیگر** آنکه لفظ الله بالا کشد و هو
 فرو گذارد و ملاحظه کند که همون اندرون همون برون است یعنی **هو الظاهر هو الباطن ملحوظ**
 این ذکر را چندان ورزش نماید که دم ذکر شود و مستغرق بذكر گردد و ذکر حیات شود و در بیداری
 و در خواب ذکر باشد و یاس نفاس حاصل آید دل از ماسوائد پاک و صاف و نورانی گردد لهذا این
 جاد و بقلب نیند زیر که دل از همه که و رات و کثافات صاف گرداند و متمر تجلیات و وارث
 سازد **فائده** اگر مرید ساده دل باشد و از کیفیت لذت ذکر لذت گیر نگشته باشد باید که مرشد
 او را پیش خود را نوزاد نوزاد بنماید و بگوید که چشم را بندد و سر را بگون سازد و کمر را کج کرده و سینه
 پیش آورده مقابل شود و مرشد نفاس او را احساس نماید و وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس
 خود را بدم او بگذارد و وقت بر آوردن او دم را دم خود را در کشد چون باین طور مشغول شود
 یکایک لرزه در بدن مرید یا نعره از وی بر آید و هرگز که اراده مرشد باشد جاری گردد **علاج دیگر**
 مرید غیبی اگر مرید بسیار غیبی باشد هیچ ذکر در و تاثیر نکند باید که مرشد او را ذکر اسم ربی او
 تعلیم نماید و صورت دریافت اسم ربی او نیست که مرشد او را در خلوت پیش خود بنماید و

از اسامی حسنی گرفته بهمت تمام توجه قلب بمشور آن اسم مذکور از قلب خود بر قلب مرید ضرب کند
 جذب ضرب همین طور بزند اگر ضرب این اسم تاثیر کند فیهما والا هم دیگر از سها حسنی گرفته همین طور
 ضرب آن اسم از قلب خود بر قلب مرید بزند الغرض همین طور یک اسم را گرفته بعمل آرد ضرب
 اسمیکه بر د تاثیر کند بدانکه اسم مربی او همین است و نیز اسم عظم مولست در حق آن پس آن اسم
 بذکره ضربی یا چهار ضربی حکم کند تا دوزش نماید آن را بعد در چند عرصه ذکر او را بر باید و انوار ذکر
 بر او بر تابد بیان ذکر اسم ذات زبانی طالب اباید که با وجود ذکر پاسبان نفس ستم در
 زبانی نیز هر روز یک مکعبه است و پنجاه بار که مرتبه نهایت است تکرار کند اگر نتواند است چهار
 بار که مرتبه اوسط است بگوید و حکمت درین آنست که آدم در شب روز است و چهار هزار دم بگیرد
 پس گویا که هر دم ذکر گردید و در زمره قوله تعالی وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ
 داخل شد و الا نه کم از دوازده هزار بار که ادنی رتبه ذکرین است بگوید و فائده درین ذکر آنست
 که ذکر لسانی میرساند ذکر را بذکر قلب پس در حالت جمیع زبان و دل بیشک ترتیب امر ذکر
 بحال است و این ترتیب اکثر سلسل است لیکن در سلسله نقشبندیه اختصار بر ذکر قلبی بخند
 باطن میکنند و بعد از اینهم ذکر شروع میکنند طرق ذکر اسم ذات معوض است
 بدانکه ذکر اسم ذات بر اقام است یک ضربی و دو ضربی و سه ضربی و چهار ضربی و آنکه در یک
 سیکته این است که هر دو چشم بسته و سر را بجانب کف است برده لفظ الله را چهار بقوت بر دل ضرب کند
 و در دو ضربی اول بر روح دوم بر دل ضرب کند و در سه ضربی اول بر روح دوم بر دل و در چهار ضربی اول
 بر چپ سویم بر روح چهارم بر دل ضرب کند طریق دیگر از یک ضرب تا هفت ضربی میکنند خواه
 نشسته خواه ایستاده و بقیه بآداب تمام بعمل می آرند در یک ضربی بطور مذکور سر را بجانب
 کف راست آورده لفظ الله بر دل ضرب کند و در دو ضربی اول بر روح دوم بر دل و در سه ضربی
 اول جانب چپ دوم جانب راست سویم بر دل و در چهار ضربی راست چپ پیش چهارم بر دل
 و در پنج ضربی راست چپ پیش پنجم بر دل و در شش ضربی راست چپ پیش پس بالا

مسئله تاثیر آنکه
 پنجین وقت یا زده
 با سو صد و فسیح
 بالینه تمام بیان
 بدید باید و نمیکند
 کرضیبا و نوا کند

در دو ضربی اول بر روح دوم بر دل
 در سه ضربی اول بر روح دوم بر دل
 در چهار ضربی اول بر چپ سویم بر روح چهارم بر دل

سوئی آسمان ششم بر دل و دست ضربی راست چپ پیش پس تحت فوق مهم بر دل ضرب بند
 و درین ضربات ملاحظه فائزما تَوَلَّوْا فَاَنْتُمْ وَجْهَ اللَّهِ دار و مستغرق شو و کیفیت ولدت
 این ذکر ذکر داند حاجت بیان نیست و اگر این ذکر را با ملاحظه کمال سازند و متغراق و محویت نماید
 از در و دیوار و سنگ و شجر آواز ذکر مسموع شود و مضمون دَانَ مَنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْتَجِيبُ بِحَمْدِهِ
 مکشوف گردد و بعد کور بر سه طریق دیگر چهار ضربی مستقبل قبله بنشیند و مصحف پیش دارد
 یا قهر نبرگی پیش بود ضرب اول بر چپ دوم بر راست سوم بر مصحف یا بر قبر حجام بر دل و دست
 ذکر گردد درین ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور فرموده اند وَاللَّهُ يُزْذِقُ مَنْ يَشَاءُ
 طریق دیگر اسم ذات قلندری چون سالک خواهد که مقام هویت رسد باید که باین
 مواظبت نماید و پیوسته در خلوت مشغول باشد باید که جلوه مربع نگاه دارد و سر را در میان ^{زانو}
 برد و بر ناف الله گفته سر را بردارد و هر دو دست بر زانو سخت کرده هوس را در خود خف کند
 همین طور ذکر گوید و مشغول باشد تا موصوف بصفات الله گردد اکثر مشایخ رضوان الله علیهم
 در عمل آورده اند طریق ذکر جارب بدانکه لا اله الا الله را از زانوی چپ آغاز ید و سر را
 بر زانوی راست آورده و در تمام بکفت راست رسانیده و اندک سر را بجانب پشت کج کرده ضرب
 لا اله الا الله پشت بر دل ندود و مادم و رزش نماید درین ذکر چهار زانو بنشیند طریق ذکر حداد
 بدانکه همان طور دم را بر زور کشیده و دو رکعه لا اله الا الله را بکفت راست رسانیده هر دو زانو است
 شود و هر دو دست بردارد و رکعه لا اله الا الله را بقوت تمام بر دل ضرب زند و هر دو دست نیز
 بر زانو بزند و بنشیند چنانکه حداد یک دست بر آئین بقوت بزند هم برین طریق هر بار
 تا ذوق دست هداین ذکر الزام جدادی منقول است حضرت شیخ جلال تها نیرسی قدس سره
 فرموده که بسند این ذکر حضرت شیخ دامت برکاته این فقیر بحضور خود مشرف فرموده اند
 و چنان مشاهده و معاینه گشت که بپاقت مردم نتواند الا بفضل الله و عونه طریق ذکر اره
 بدانکه دم را و اثر گون کرده و پشت تمام کشیده و دو رکعه لا اله الا الله بکفت راست رسانیده اندکی

سر اجانب پشت مایل کرده ضرب الله بر دل زند طریق دیگر ذکر اَرّه چشم البسته و باز را
 بجام چسبانیده و دم را واژگون کرده لفظ الله را از ناف بشدت کشیده و تا بکف راست دستگاه
 ضرب لفظ هو بوقت بر دل بزند چنانکه در و دیگر اَرّه بچوب میکشد و مادام نفس را بر و آواز سخت
 جاری دارد و ملاحظه صفات انبیا نگاه دارد و تصور کند که بر قلب اَرّه می کشم و بجای براده که از چوب
 در و دیگر وقت اَرّه کشی می بر آید ذرات نور صاف همراه هوا ز دل میریزند و در تمام عناصر بدن
 منتشر می شود و از جسم برآمده تمام عالم را محیط بوده وجود ذاکر و وجود عالم را مستور و محو گردانند
 درین ذکر چندان مستغرق شود که محویت کلی حاصل آید و مشاهده رونماید و کیفیت این ذکر
 بقلم نمی گنجید هر که کند داند فایده بدانکه در او کار چهره یقین غلغلان نکند که ضعف لاحق آید
 بلکه ریح معده خالی گذاشتن کافی است و سه حال روغن مغزیات در خوراک از ضروریات است
 تابیوست خوشگی و پریشانی در دماغ عارض نشود و ربط قلبی شیخ با اعتقاد و محبت و تنظیم تمام
 درین راه سلوک شرط مقدم در کن غلظت و مقصود از چندین اذکار همان ذکر دوام و حضور تمام است
 باید که خود را دایم ذاکر دارد و از کار برسد و از گفتار و اظهار بگریزد تا غذای دل روح همان ذکر گردد
 و عموماً مونس می شود بیت کار کن کار بگز از گفتار و کا ندین راه کار دارد کار فضل و کم
 در بیان اشغال فرم که باید دانست که دل دو سوراخ و ادیکی زیرین و یم بالا دروازه بالا آنکه
 متصل به چشم و دروازه زیرین علاقه بروج و از چون ذاکر بکر چهره باند و شد و تحت و فوق مشغول
 در بالا کشاده گردد اما دروازه فرو دینه بذر خفنی که مراد بجسم دم است مفتوح میگردد و صلب دم در ذکر
 اصل الاصول است و شرط کرده اند این را حضرات چشیده و قادر به لیکن حضرات نقشبندی به شرط
 نکرده اند مگر منکر اولویت نیستند و فایده درین بسیار اند زیاده تر آنکه حرارت در باطن پیدا آید
 و دوسومات اندرونی گداخته شوند و عروق که متصل ببل اند چربی بسیار دارند و بواسطه چربی
 خناس نمیدهند و سوس که هر دو دروازه دل گرفته مثل عنکبوت نشسته و پرده های فرو بسته و از آنجا
 خود ساخته است بدان عروق تعلق میکند و خطرات و سوسا بن باطله در دل می اندازد و چون دم
 میشود

خلو معده از طعام و شراب شرط است خصوصاً در ابتدا رحال فامده و نیز در حین دم عدم حمل
میزان مثل آب و هوای سرد و ضرورت است تا سرد نکند حرارت قلب و نیز از طعام عاری بر سبزه بر است
حرارت طبعی باشد یا عارضی زیرا که موجب ایجاد مرض یا از دیام مرض میگردد و عظم شرط نیست که
درجه اوسط را نگاه دارد نه چندان پری شکم که کاهل شود نه غایت گر سنگی که منفعت از طریق
دیگر حبس نفی و اثبات آنکه باید که در خلوت جلسه مربع بنشیند چشم بند نماید از حرکت
پای راست و انگشت که متصل بآبست رگ کیمیا سحر حکم بگیرد و هر دو دست بر زانو نهاده بعد دم
از زیر ناف قبض کرده و بجانب دل آورده بام الدماغ قرار دهد و حرف کار از زانوی با فکر
و ملاحظه بجزکت لب و زبان از خیال کشیده و بجانب روح برده و حرف الله را بدماغ رسانیده
از دماغ بیرون دهد و لفظ **اَللّٰهُ** بر فضا در دل ضرب کند همین طور در یکدم پنج یا هفت بار
بگوید بعد از آن با هسته نفس بر اه روزن بینی بگذارد و وقت گذشتن دم محمد رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم گوید چشم را بکشد و ملاحظه **اَللّٰهُ** کند و وقت گرفتن چشم پیش
و تصور **اَللّٰهُ** کند و دم با هسته قبض کند و آبستگه گذارد و همین طور ده نفس
هر روز بعمل آورد و هر دم یوماً یا یوماً یکبار زیاده کند حتی که در یکدم تا یکصد سبست و یکبار
رساند آن زمان روزن دل بکشد و از نور مشاهد شود و بفضله **طریق شغل**
سه پایه و در چشمتی شغل سه پایه نیست **بِالْفَاظِ اَللّٰهُ سَمِيعٌ اَللّٰهُ بَصِيرٌ اَللّٰهُ عَلِيمٌ**
این شغل انصاف چشمتی سه پایه میگویند و اکثر اهل اسلام درین عمل مشغول گشته اند و بعضی شغل که به موجب
بنشینند و فکر و تصور سلطان محمود او سلطانانضیا نگاه دارد و دم را حیل کرده از زیر ناف
بام الدماغ رساند چون دم بام الدماغ برسد **اَللّٰهُ سَمِيعٌ** گوید و بیسمع تصور دارد و باز بر دل
اَللّٰهُ بَصِيرٌ گوید و بیبصر تصور کند و باز بر ناف **اَللّٰهُ عَلِيمٌ** گوید و بیخلق تصور دارد
و باز از سر گیرد بام الدماغ **اَللّٰهُ عَلِيمٌ** و بر دل **اَللّٰهُ بَصِيرٌ** و بر ناف **اَللّٰهُ سَمِيعٌ** گوید همین طریق
عروج نزول کند و مشغول شود چنانکه در یکدم یکصد کبار شغل سه پایه مذکور گوید شاید در بعضی

درین بین آنکه مناف
که بنشیند بین آن
نفس
ملاحظه
نفسی از جانب
که افکار عدول
نفسک الی
بین جنبینک
و نیز جمیع مقامات
لطایف از روح
شروع در این
چنین و از این
سبب چون نفس
نفس که از این
لطایف را احاطه
دارند و در این
و از این جهت که
نفس و افقانی
باشند

نظر خود را در میان فرق هر دو ابرو خود میدارند درین شغل سر شاغل در نظرش آید چون
 سر نمودار شود کیفیت عالم بالا اطلاع باید بطریق شغل سلطان الاذکار بداند
 سالک در حجره تنگ و تاریک که از شور و شغب دور باشد داخل شود و درود و استغفار و اعوذ
 بسم الله خوانده این دعا را سه بار بحضور قلب تصور معنی تکرار نماید **اللهم اعظم نوراً و اجعل**
نورا و اعظم لوقا و اجعل لوقا نوراً بعد از آن نشسته یا ایستاده یا عطفان به صورت که با
 بدن خود را بی اختیار و سبک گذارد و مثل مرده انگارد و از سر تا قدم بهرین موی خود خود
 بجمع همت متوجه شود و وقتی که دم بالا کشد اسم ذات یعنی الله و چون بیرون دهد و تصور کند
 یعنی بداند که در آمد و رفت نفس از بهرین موی الله هو جالسیت و در آن شغل چندان
 مستغرق شود که شعور از خود نماند و ملاحظه معنی هو الحی القیوم کند بعونه تعالی در خدعه
 ذکر الله از بهرین موی جاری شود و مسموع گردد و ثمر انوار و تجلیات شود لیکن مشغول بود
 شرط است طریق دیگر سلطان الاذکار باید که حواس خمس از پنبه یا از انگشتان
 بند کرده دم را از زیر ناف کشیده بام الدماغ حبس کند در اینجا بدل مدور برده با ذکر قلبی
 اسم ذات از قلب صوب بری در ضمن استماع آواز احدیت در تصور نقطه درخشنده اندرین دل
 مدور که محلس در ام الدماغ است که آنرا لطیفه اخفی هم میگویند شتغال دارد تا آنکه این نقطه
 پهناور گردد و بحدی که تمام جسدش منور گردد و بعد همه آفاق بلکه فرش تا عرش نور محض شود
 و در آن نور صور پاکیزه از عالم ملائکه و حق پدید آید چون این شغل بکمال خود رسد حقیقت
 سالک که متصرف در تمام افراد عالم است مشهود گردد و درین مقام سالک باید که صفات
 صفات حق داند **الله یومئذ یمنّ** **تشاء طریق شغل** **سکند** که آنرا انسجد و
 سلطان الاذکار میگویند بطریق مسموع چشم و گوش را از انامل بند نماید و حواس
 جمع نموده تصور نماید که در دماغ آوازی مثل آواز افتادن آب از بالا بهیم مسموع میگردد و با
 تمام متوجه با استماع آن آواز باشد چنانکه گفت بلیت در راه عشق و سوسه از بهرین سستی

نظر خود را در میان فرق هر دو ابرو خود میدارند درین شغل سر شاغل در نظرش آید چون
 سر نمودار شود کیفیت عالم بالا اطلاع باید بطریق شغل سلطان الاذکار بداند
 سالک در حجره تنگ و تاریک که از شور و شغب دور باشد داخل شود و درود و استغفار و اعوذ
 بسم الله خوانده این دعا را سه بار بحضور قلب تصور معنی تکرار نماید **اللهم اعظم نوراً و اجعل**
نورا و اعظم لوقا و اجعل لوقا نوراً بعد از آن نشسته یا ایستاده یا عطفان به صورت که با
 بدن خود را بی اختیار و سبک گذارد و مثل مرده انگارد و از سر تا قدم بهرین موی خود خود
 بجمع همت متوجه شود و وقتی که دم بالا کشد اسم ذات یعنی الله و چون بیرون دهد و تصور کند
 یعنی بداند که در آمد و رفت نفس از بهرین موی الله هو جالسیت و در آن شغل چندان
 مستغرق شود که شعور از خود نماند و ملاحظه معنی هو الحی القیوم کند بعونه تعالی در خدعه
 ذکر الله از بهرین موی جاری شود و مسموع گردد و ثمر انوار و تجلیات شود لیکن مشغول بود
 شرط است طریق دیگر سلطان الاذکار باید که حواس خمس از پنبه یا از انگشتان
 بند کرده دم را از زیر ناف کشیده بام الدماغ حبس کند در اینجا بدل مدور برده با ذکر قلبی
 اسم ذات از قلب صوب بری در ضمن استماع آواز احدیت در تصور نقطه درخشنده اندرین دل
 مدور که محلس در ام الدماغ است که آنرا لطیفه اخفی هم میگویند شتغال دارد تا آنکه این نقطه
 پهناور گردد و بحدی که تمام جسدش منور گردد و بعد همه آفاق بلکه فرش تا عرش نور محض شود
 و در آن نور صور پاکیزه از عالم ملائکه و حق پدید آید چون این شغل بکمال خود رسد حقیقت
 سالک که متصرف در تمام افراد عالم است مشهود گردد و درین مقام سالک باید که صفات
 صفات حق داند **الله یومئذ یمنّ** **تشاء طریق شغل** **سکند** که آنرا انسجد و
 سلطان الاذکار میگویند بطریق مسموع چشم و گوش را از انامل بند نماید و حواس
 جمع نموده تصور نماید که در دماغ آوازی مثل آواز افتادن آب از بالا بهیم مسموع میگردد و با
 تمام متوجه با استماع آن آواز باشد چنانکه گفت بلیت در راه عشق و سوسه از بهرین سستی

هشتاد و گوسن دل به پیام سرور من و این یک خط از غافل بشود رفته رفته آن آواز قوت گیرد
 تا آنکه بی بند کردن گوش هم غائب نشود و شور عالم او را فراموش نرساند بلکه آواز سرور
 بر همه آواز غالب باشد و درین مشغولی ذوق و شوق فرو گیرد که تخریر نمی آید و چون ذکر
 در تمام بدن سرایت کند تمام اندام مملو باوازی باشد که صدایش مانند آواز درگنبه بید می آید
 و این آواز را صوت حس و هوس می نامند چنانکه فرموده اند وَ حَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ
 إِلَّا هَمْسًا و گویند که همین آواز بود که موسی علیه السلام از شجر تهامی بدن خود شنیده بودند
 و در میل ظهور دخی علیه السلام بود و او لیا نیز باین آواز باهام شرف میشوند و غار فان
 ازین آواز حق تعالی ایافته اند و بهرام ذکر روز بروز صدا و ذکر غالب میشود گاه گاه مثل
 سلسله جبین چنانچه حافظ شیرازی بسویش اشاره فرموده اند طبیعت کس ندانست که
 منزل که آن یار کجاست + این قدر است که بانگ جرسی می آید + و گاه گاه بانواع دیگر
 می آید و چون غلبه می کمال رسد سلطان ذکر گردد و آواز عدد و صاعقه ظاهر شود و در تمام
 اندام لرزه پیدا شود و محویت و جود می ظهور گیرد و گاه گاه انوار نمودار شوند مثل برق و
 ستاره و ماه و آفتاب و غیره اما سالک باید که متفت باین انوار نشود زیرا که مقصود اعلی
 نور ذات است که بی جهت و بی کیفیت است طریق شغل باط باید دانست که
 درام الدماغ فقط است درخشان مثل آفتاب و آزاد دل بدور گویند و صوفیه اخفی نیز می نامند
 و گویند که این شغل بلا واسطه از سرور عالم صلی الله علیه و سلم بحضرت خواجه معین الدین
 قدس سره رسیده بود و حضرت ایشان را به برکت این شغل معراج معنوی حاصل شده بود
 همین است اعلم نقطه طریقی که چشم را بسته و زبان بجام چسبانیده و دم را بام لک
 حبس کرده در آنجا کرده هوس بصورت آفتاب درخشان بزرگ سرمی سیاهی
 و سرخی مائل مثل نقطه چشم تصور نماید که گرده مذکور منبسط بوده همه عناصر را محیط شده است
 و گویا بدن سالک امحوساخته و وجود آن گرده هو که عین ذات بی جهت و بی کیفیت

غلام از این سخن
 و این آواز را صوت حس و هوس می نامند چنانکه فرموده اند وَ حَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا
 و گویند که همین آواز بود که موسی علیه السلام از شجر تهامی بدن خود شنیده بودند
 و در میل ظهور دخی علیه السلام بود و او لیا نیز باین آواز باهام شرف میشوند و غار فان
 ازین آواز حق تعالی ایافته اند و بهرام ذکر روز بروز صدا و ذکر غالب میشود گاه گاه مثل
 سلسله جبین چنانچه حافظ شیرازی بسویش اشاره فرموده اند طبیعت کس ندانست که
 منزل که آن یار کجاست + این قدر است که بانگ جرسی می آید + و گاه گاه بانواع دیگر
 می آید و چون غلبه می کمال رسد سلطان ذکر گردد و آواز عدد و صاعقه ظاهر شود و در تمام
 اندام لرزه پیدا شود و محویت و جود می ظهور گیرد و گاه گاه انوار نمودار شوند مثل برق و
 ستاره و ماه و آفتاب و غیره اما سالک باید که متفت باین انوار نشود زیرا که مقصود اعلی
 نور ذات است که بی جهت و بی کیفیت است طریق شغل باط باید دانست که
 درام الدماغ فقط است درخشان مثل آفتاب و آزاد دل بدور گویند و صوفیه اخفی نیز می نامند
 و گویند که این شغل بلا واسطه از سرور عالم صلی الله علیه و سلم بحضرت خواجه معین الدین
 قدس سره رسیده بود و حضرت ایشان را به برکت این شغل معراج معنوی حاصل شده بود
 همین است اعلم نقطه طریقی که چشم را بسته و زبان بجام چسبانیده و دم را بام لک
 حبس کرده در آنجا کرده هوس بصورت آفتاب درخشان بزرگ سرمی سیاهی
 و سرخی مائل مثل نقطه چشم تصور نماید که گرده مذکور منبسط بوده همه عناصر را محیط شده است
 و گویا بدن سالک امحوساخته و وجود آن گرده هو که عین ذات بی جهت و بی کیفیت

این آواز را صوت حس و هوس می نامند چنانکه فرموده اند وَ حَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا

در ملاحظه دارد و بر آن سوا نطب نماید تا وجدان صورت ملک گردد مراقبه معیت و هو معلوم
 اینها آنگونه با ملاحظه معنی تصور نماید که او تعالی بامر است بجز حال بهر جا در خلا و ملا و در آن مستغرق
 شود مراقبه اقربیت غنّه اقرب من حبیل الوردید با ملاحظه معنی تصور نماید
 که او سبب از قریب ترست از من و در آن محو شود مراقبه وحدت و همه اوست
 هُوَ الْأَوَّلُ هُوَ الْآخِرُ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ بر زبان گفته با ملاحظه معنی تصور کند
 هیچ نیست مگر اوست و در آن مستغرق شود مراقبه فنا کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ
 رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ الْإِكْرَامِ با ملاحظه صورت یقینی فنا جمله موجودات و بقا بر آن ذات بی کیفیت
 نماید چشم دل آزا بیند و در آن محو شود تا که این منی بوجه حسن جلوه گردد و وفار وجود یک
 و صمحل عقل و علم و نماید و دیگر مراقبات بسیار اند مثل اینها تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ أَفْتَحْ وَجْهَكَ
 لِلدِّينِ أَيْضًا كَانَ اللَّهُ عَلَيْكَ رَقِيبًا أَيْضًا وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ فَحِيطٌ أَيْضًا
 وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَيْضًا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ أَيْضًا مراقبه آیات و مراقبه جمیع
 اسماء حسنی و غیره حاصل آنکه هر کلمه آیت کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور معنی آن
 چنان غوص کند و غرق شود که بجز ملاحظه آن هیچ نماند و در آن مستغرق گردد و همین مراقبه
 مراقبه دیگر بعضی چشم شاده نظر سومی بالا یا مقابله خود در هوا اندازند و در آن کوشند که ملک
 نزنند و ازین شغل انوار پدید آیند و تش از پلک میخیزد و جمله اندام را میگیرد و عشق پیدایم آید
 و این مراقبه هوا می نامند درین مراقبه بعضی اولیا چشم در هوا انداخته سالها در عالم تحیر مانده اند
 مراقبه دیگر در حجره تنگ تاریک چشم شاده بر هوا در یک جا دارد و انوار قدس بتابد و حق
 برسد مراقبه بعضی صرف خاموشی باشند و فکر میکنند که من نیم مگر اوست اگر درین منی خیز
 کامل نماید حکم اَبْجَاءِ الْحَقِّ وَ رَهَقَ الْبَاطِلُ اَنَا وَ انْتِ زِدْ لِي بِرَأْيِكَ قَرِيبًا است مراقبه
 بعضی آن ذات را محض دریای آب صاف و روشن ملاحظه نمایند و وجود خود را قطره آن دانند
 و در آن مستغرق شوند مراقبه بعضی آن نور مطلق را در پایی نور غرض تنهایی تعبیر نمایند خود را

در ملاحظه دارد و بر آن سوا نطب نماید تا وجدان صورت ملک گردد مراقبه معیت و هو معلوم
 اینها آنگونه با ملاحظه معنی تصور نماید که او تعالی بامر است بجز حال بهر جا در خلا و ملا و در آن مستغرق
 شود مراقبه اقربیت غنّه اقرب من حبیل الوردید با ملاحظه معنی تصور نماید
 که او سبب از قریب ترست از من و در آن محو شود مراقبه وحدت و همه اوست
 هُوَ الْأَوَّلُ هُوَ الْآخِرُ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ بر زبان گفته با ملاحظه معنی تصور کند
 هیچ نیست مگر اوست و در آن مستغرق شود مراقبه فنا کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ
 رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ الْإِكْرَامِ با ملاحظه صورت یقینی فنا جمله موجودات و بقا بر آن ذات بی کیفیت
 نماید چشم دل آزا بیند و در آن محو شود تا که این منی بوجه حسن جلوه گردد و وفار وجود یک
 و صمحل عقل و علم و نماید و دیگر مراقبات بسیار اند مثل اینها تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ أَفْتَحْ وَجْهَكَ
 لِلدِّينِ أَيْضًا كَانَ اللَّهُ عَلَيْكَ رَقِيبًا أَيْضًا وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ فَحِيطٌ أَيْضًا
 وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَيْضًا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ أَيْضًا مراقبه آیات و مراقبه جمیع
 اسماء حسنی و غیره حاصل آنکه هر کلمه آیت کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور معنی آن
 چنان غوص کند و غرق شود که بجز ملاحظه آن هیچ نماند و در آن مستغرق گردد و همین مراقبه
 مراقبه دیگر بعضی چشم شاده نظر سومی بالا یا مقابله خود در هوا اندازند و در آن کوشند که ملک
 نزنند و ازین شغل انوار پدید آیند و تش از پلک میخیزد و جمله اندام را میگیرد و عشق پیدایم آید
 و این مراقبه هوا می نامند درین مراقبه بعضی اولیا چشم در هوا انداخته سالها در عالم تحیر مانده اند
 مراقبه دیگر در حجره تنگ تاریک چشم شاده بر هوا در یک جا دارد و انوار قدس بتابد و حق
 برسد مراقبه بعضی صرف خاموشی باشند و فکر میکنند که من نیم مگر اوست اگر درین منی خیز
 کامل نماید حکم اَبْجَاءِ الْحَقِّ وَ رَهَقَ الْبَاطِلُ اَنَا وَ انْتِ زِدْ لِي بِرَأْيِكَ قَرِيبًا است مراقبه
 بعضی آن ذات را محض دریای آب صاف و روشن ملاحظه نمایند و وجود خود را قطره آن دانند
 و در آن مستغرق شوند مراقبه بعضی آن نور مطلق را در پایی نور غرض تنهایی تعبیر نمایند خود را

قطره نور مستهک در آن دریای نور هراقبه بعضی آنرا ظلمت محض قرار دهند و خود را ظل که
در شب بخیر مستهک در آن بود دانند و امثال آن با این همه تمثلات و تصورات برای آنست
که معقول با حس عقول ضعیفه آید و آن ره مقصود برد و الا ذات مطلق بی کیف و بی چون
و بی چگونه و بی شبهه بی نمون پاک و منزّه است از این تصورات و تمثیلات و ادراکات
تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا و مقصود و مطلوب از همه حیلها افکار هستی موهوم است
که بر دیده دل سالک حجاب از مشاهده وجود مطلق که حقیقت اوست کشته است چون بغلیه
حال استغراق افکار خویش حاصل آید هر قدر که از خود رفت با حق پیوست پس حاصل آنکه
سالک باید که هستی و افعال و صفات خود را هستی و افعال و صفات حق داند بلکه هستی و افعال
و صفات همه عالم هستی و افعال و صفات حق بنید و در آن مستغرق شود تا حقیقت او برو
منكشف گردد و دره بمنزل مقصود بر دوفائده بد آنکه از اذکار حیریه و خفیه و ستریه
که تعلیم آمد چون بفضل الهی مرید ترقی کند و کمال سه مرتبه ذکر معنوی و حقیقی که آنرا ذکر روحی
و سری و ذکر مشاهده و معانی نامند ظهور کند و جمال مذکور روی نماید در مقام سالک از بغلیه
عظمت الهی به پوشش شود چون به پوشش آید خود را عاجز و حقیر بداند و طالب ترقی شود بعد از آن
نور جمالی ظهور کند بغلیه آن نور حوس جسم سالک معطل گردند و آن نور را بغلیه دیده معنوی از
دیده صور می مشاهده کند اگر آن نور تجلی بر دل سالک قرار گیرد و اراده فعل سالک موافق
اراده فعل حق گردد بحکم وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَاطٌ وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ هر چه بنید
از حق بنید و هر چه نبود از او نبود و هر چه داند از حق داند و هستی حق را در جمیع شیاها باید بود
او شتابد این مرتبه قرب نوافل و مقام مشاهده است و این را حدی نیست در سیرتیه اول نظر
معرفته سالک از صنع بصانع رود چون سالک باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه اول
سالک مجذوب میگردد و اوصاف این حال میگردد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و اینست اَلَا دَرَايَتُ اللَّهَ بِمِثْرِ عِلْمِ حَقِّ عِلْمِ صَوْفِي گم شود و این سخن کی با مردم شود و درین

باین سخن از این مرتبه
نسخه

بر دل سالک گاه گاه انوار آن تجلی مثل جام ظهور میکند و آنرا نور حق داند اگر برین حال
 سالک قرار یابد و قیام نماید درین مرتبه دوم نظر معرفت سالک صانع بصنع آید و تجلی در
 بر دل سالک وارد شود که در آن تجلی آن نور را بی مانند و بی مثال بیند و هستی حق داند و حق را
 بی حجاب بسیار مشاهده نماید و هر فعلی و وصفی که از وی یا از موجودات دیگر بظهور آید یقین داند
 و ملاحظه نماید که این افعال و صفات خلق افعال و صفات او سبحانه اند که از عالم ظاهری آیند
 این مقام قرب فرائض است چون باین مرتبه رسد بعد از کمالات این مرتبه او را مجذوب سالک
 میگویند که صفات و هستی ذات حق را در همه بسیار جود گرمی بیند قاریت شئی الا و رایت
 الله فیکلک و این مشاهده را نهایتی و پایانی نیست اگر ازین مرتبه ترقی در ترقی کند
 و از فضل الهی تجلی ذات با جمیع صفات وارد گردد سالک آن تجلی ذات جمع متفرق شود
 درین مرتبه سوم همه صانع بود و هیچ صنع نماند اینجا ظهور اکالاته بکل شیء فلیخبط پیش آید
 و سر من عرف نفسه فقد عرف ربه بشاید و جز هستی حق در هیچ نماند پس سالک فنا پذیرد
 کل شیء هالک الا وجهه ظهور گیر و حق باقی ماند همیشه الا ان کما کان در نیامی
 نماید که چشم روح که نور ذاتی حق است او را بی پرده بیند چنانکه رایت ربی بر وی شاهد
 این معنی است که سالک ذات را بنور ذات او تعالی معانه کند و خود را در میان نیابد این افنا
 گویند میان مراتب فنا بدانکه فنا در تجاند و در هر درجه او را حد است چنانکه ذکر را
 پنج درجه اند ذکر جسم ذکر نفس ذکر دل ذکر روح ذکر سر که ذکر آنها بالا گذشت فنا را نیز
 پنج درجه اند اول در مرتبه غلبه ذکر زبانی که آنرا ذکر جسمی گویند فنا در صفات ذمیه که صفات
 نفس اماره است در صفات حمیده که او امر شرع شریف اند میشود دوم در مرتبه غلبه ذکر
 فکری که ذکر نفس است فنا در خواہشات نفسانی که صفات نفس لوازمه است در خواہش سبانی
 میشود تا بر احکام طریقت استحکام یابد و طریق مکاشفه و الهام که مقام نفس مہم است مکشوف
 گردد سوم در مرتبه غلبه ذکر قلبی که آنرا مراقبه میگویند فنا در افعال او صاف موجودات در افعال

فنا
 علیہ السلام
 و آواز انی انما
 شنیدم از تصدیق
 نمودن حق را
 گرچه حق کیست
 از آواز و معلوم
 با که در مقام
 بکن سالک
 بنظر حق درین
 و درین میان
 که در آن حال
 نیست تصور
 ز حال سالک
 آنچه در مقام
 و از آنکه حق
 نیست

و اوصاف موجود مطلق میشود تا در حقیقت هر شیئی اثر و افعال حق را ملاحظه نماید و اطمینان قلبی
 که مقام نفس مطمئنه است حاصل آید چهارم در مرتبه غلبه ذکر روح که آنرا مشاهده گویند فنا و کثرت
 در وحدت حق میگردد تا بجایکه در مشاهده او بجز ذات حق هیچ نباشد این مرتبه مشاهده است
 پنجم در مرتبه غلبه ذکر ستری که آنرا لذت افکار و غفور از خلق و معانیه میگویند فنا ذات خود
 سالک در ذات مطلق گردد و این معانیه است و این فنا سالک میگویند که خود را هیچ وجه
 در خود نیابد بعد از آن چون یافت فنا نیست هم مانند فنا را فنا گردد و درین مرتبه باقی نماند علم
 نه ذات سالک راه حق و نه حقیقت نمی مع الله و فقت جز این مقام دهد و من رانی
 فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ ازینجا رو نماید بلیت نود و گم شود که توحید این بود و گم شدن گم کن که
 تفرید این بود و درین مرتبه سیر الی الله که مقصود سالک است و سیر فی الله که تصور سالک
 است تمام نموده مطلب اصلی وصول یافته جمیع موجودات را از ظهور خود بدانند یعنی هستی سالک
 بالکلیه نماند اینجا حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی میفرمایند که تا غایب بودم او را
 می جست و خود را می یافتم اکنون سی سال است که خود را می جویم و او را می یابم اگر تجلی این مرتبه
 در تمام عمر یکبار بر فل سالک آرد شود او را ولی میگویند اما این مرتبه گاه گاه رونماید
 بعضی اوقات در هفته یکساعت یا دو ساعت مانند یکمرتبه دو مرتبه دارد میشود یا هر روز یکمرتبه دو مرتبه
 تا یکساعت یا دو ساعت یا سه ساعت این فنا نیست باقی ماند یا دوسه روز یا زیاده کم و این
 متعلق باحوال عارفان است و هر یک در اینجا فهم و ادراک گذر ندارد و ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
 يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ پس هر گاه که او تعالی خواهد که سالک را ازین فنا بقاء دهد بنوعی
 خود او را باقی گرداند این مرتبه را جمیع جمیع میگویند که محل حیرت کبریاست و این را مقام خرم
 گفته اند فایده بدانکه بقا بالله رجوع الی البدایت است یعنی در بدایت که در مرتبه تفرقه
 و ادراک من حیث تعینات است نظر مرتبه ی غیر ظاهر بر بطن هر می افتد و این مقام موجب
 تمام است و بعد از فنا و بجزدی خود و پیر آید از قیود و تعینات و تشخصات جمیع

از بعضی مقام
 آخر مشاهده

باز باعتبار تعینات میکند درین وقت نظر اول بر ظاهر که ذات مطلق است می افتد لکن
 بنور آن ذات مطایر تعینات و تشخصات را می بیند اگر چه هر دو مرتبه باعتبار تعینات با
 یکدیگر شریک اند اما فرق ظاهریست که بیان کرده شد پس عارف هستی حق را در جمیع احوال
 و اوقات معائنه کند و هیچ شئی او را حجاب نشود از رویت حق و در رویت حق مانع نگردد
 از رویت شمایر زیرا که عارف بحقیقت انسانی خود که الوهیت است رسیده است چنانچه
 الوهیت را وجوب و امکان مساوی است همچنان عارف کامل حق از خلق و خلق از حق
 حجاب نشود و مَا رَأَيْتَ شَيْئًا إِلَّا وَكَانَتْ اللَّهُ مَعَهُ وَخُلِقَ رَاعِدٌ وَمُحَضَّبٌ وَحَقُّ رَامُوجُودٌ مَطْلُوقٌ
 و از علم حق خود را یابد که مطلق بقیده آمده است و از تعقیدات خود را عبد شناخته کَلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ گوید درین مرتبه که مرتبه عبدیت است خلیفه حق بوده بندگان حق را بحق
 میرساند ظاهر عبد باطن حق بود این مقام را بر نرخ البرزخ میگویند و وجوب و امکان در
 باعتبار ال اند که یکی بر دیگری غالب نشود و مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ لَئِنْ لَمْ يَنْفَكْ يَنْفَكَا وَلَئِنْ لَمْ يَلْتَقِا
 مراتب مقام اهل تکلیف در تلوین است درین مرتبه عارف متصرف عالم گردد و وَسَخَّرَ لَكُمُ
 مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيُظْهِرَ لَكُمْ أَنْتُمْ بِلِقَائِهِمْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُطَبَّقٍ
 سانه و بر صفی که خواهد متصف بوده اثر آن صفات بظهور آرد در مقام حالی تابع سالک
 زیرا که او متصف بصفات حق و متخلق باخلاق احد گردیده و صَالِ اسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ
 ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً دیده و نور علی نور شده و این را صری و نهایی و بیانی نیست بیت
 هیچکس این درد را در مان نیافت و هیچکس این راه را پایان نیافت و اسی برادر بی نهایت
 در گهیت و هر چه بروی میرسی بروی مایست و فائده پس طالب صادق را باید که
 شب روز در ذکر زبانی و دلی جهرا و خفیه خلوت و جلوت چنان مشغول و مستغرق گردد که خود
 و ذکر خود را فراموش سازد و محو گردد و بعد از آن چنان الهی را و اسرار الهی بر دل ذاکر
 صوره گر شوند که در بیان نیایند و در اشراق آن انوار لذت جمال مذکور و تجلی حق بوصول

انجامد و مقصود رسد فائده مگر در اینجا هو شیار و مراقب باید بود چنان نشود که بنور غیر مقصود
 مانع شود و لذت گیرد و در خسارت افتد و از غیرت معشوقیت سوخته گردد اگر چه جلای جمالی
 همه انوار حق اند غیر بی انگشایش نیست اما فرق مقام و حفظ مراتب واجب است و در محمود
 و مذمومه فرق ضروری مناسب است والا خوف کفر و زندقه است **تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا** اینها اعلات
 و آثار انوار محمود و غیر محمود باید دهنست بیان کیفیت انوار و آثار محمود و
 غیر محمود بدانکه چون قلب پاک بذكر حق جاری گردد و ذکر در جوارح او سرایت کند از نور
 و کدورات ماسوا پاک و مصفا و منقا گردد و نسبتی و ربطی بر روحانیت حاصل آید و درود انوار
 میشوند گاه در خود یا بدگاه در خارج از خود اما نوریکه در دل خود یا بداید رسیده یا در سر یا در دست
 راست یا در دست چپ یا بدگاه در تمام بدن این همه انوار محمود اند و اما اگر در خارج
 از خود گاه از زمین گاه از جانب سرگاه از پیش پیداشود این همه بهتر است مگر التفات را نشاید
 و بدانکه اگر نور متصل کتف راست بھر رنگی که باشد ظاهر شود نور ملائک است و اگر نور سفید
 خالص است اکرام کاتبین است و اگر مردم سبز پوش خوشرو و یا بصورت دیگر پاکیزه ظاهر
 شوند ملائکه اند که برای حفاظت تو حاضر اند و اگر نور غیر متصل از کتف راست یا بر چشم راست
 پیداشود آن نور مرشد است که رفیع راه است و اگر نور از پیش ظاهر شود نور محمد است که با
 صراط مستقیم است صلی الله علیه و سلم و اگر نور متصل از کتف چپ پیداشود آن نور ملائک است
 سیئه است و اگر نور بی اتصال از کتف چپ ظاهر شود بھر رنگی باشد آن نور ابلیس است و نور
 هم میگویند علی بن القیاس اگر صورت یا آواز و غیره از چپ یا از پس باشد تلبیس ابلیس است
 بلا حول دفع کند و معوذتین خوانده بدد و التفات نکند و اگر نور از بالا یا از پیش ظاهر شود
 نور ملائک است که محافظ تواند اگر نور بلا جهت ظاهر شود و در خاطر دهنست آید و بعد از رفتن
 هیچ حضور در باطن نیاید آن نور از ابلیس بر تلبیس است لا حول باید خواند و اگر بلا جهت ظاهر
 و بعد از رفتن او حضور و لذت در باطن خود یا بدداشتیاق و طلب غالب زیاده گردد و آن

مطلوب است در وقت الله وایا کمر و اگر نور از بالا بسینه یا بالا ناف پیدا شود
 و رنگ آتش و دود و در آن نور خناس دهنده و سوس و تبیین بین است آغوز باید خواند اگر
 نور از اندرون سینه یا بالا اول یا بدان نور صفار دل است و اگر نور از دل سرخ یا سفید
 آئینز پیدا شود نور دل است و اگر خالص سفید است آن نور روح است که در دل طالب تحلی
 کرده هستی خود را نموده و اگر نور از جانب سر است آن نیز نور روح است و نور یک بصورت آفتاب
 آن نور نهم روح است و بعضی آنرا نور ذات گفته اما اگر از بالا است ذات است و اگر مقابل است
 نور روح است و اگر بصورت قمر پیدا شود نور دل و نیز بعضی اگر مقابل است نور محمد صلی علیه
 و سلم و نور یک از جانب سلطان محمود و سلطان ناصر پیدا شود آن هم نور ذات است اما طایفه
 باید که هیچ از این انوار بجز نور مطلوب مشغول نشود و نه شرح و لذت نگیرد بلکه در نور الهی هم
 ترقی جوید که تجلیات الهی انتهایی نیست و اگر تاریکی مثل سیاهی جل و گرد آن خط نورانی
 خفیف تر و مکرر پیدا شود آن نور نفی است اگر بسوی او متوجه شود البته نفی حاصل آید مطلقا
 است که از کدورت ماسوا مصفا گردد و در هر تجلی اخلاسی و افعالی و صفاتی که انوار آنها
 سفید بنر و سرخ است محویت و فنا مطلق رونماید و چون باز بخوبیش آید در دوشوق و بقدر
 عشق در ترقی باشد و از هر تجلی عروج نموده با قسم دیگر تجلیات بیاید و این کیفیت در حال
 در قال منی آید بر هر که گذرد و اند بعد از کمال سیر عروجی تجلی ذاتی بر دل عارف جلوه
 فرماید و آن نور تجلی ذاتی بر رنگ سیاه مثل سیاهی چشم است و در آن فنا و الفناء عارف است
 بد آنکه در ابتدای این تجلیات انوار عالم ماسوتی مناسب است او صغیر زنگار زنگ بر دل سالک ظاهر
 و سالک نیز مثل آن انوار نور محجم بوده در آن انوار سیر نماید پس سالک باید که از آنها لذت
 نگیرد و در آن مشغول نشود و آنرا صنعت حق دانسته و بر آن تیغ لاکشیده بشوق تمام متوجه شود
 صانع که مقصود مطلوب اوست گردد و از امداد الهی متوجه مرشد سالک تا سمان رسد و در آنجا
 عجایب غرائب سماویه ملاحظه نماید و بار و اح انبیار و اولیا و فرشته ملاقات نماید ملائک

باقسام اجسام باید و همراه ملائک مثل آنها بر سهستان عروج کرده عجایب آنجا معائنه نماید
پس مرید را باید که در سیر آنها متوجه نشود و با در و بقیار می عشق ترقی خواهد با داد الهی از توجه
مرشد بر عرش و کرسی برسد که سنج از نور عرش و عرش را مثل خورشید خشان باید و از نظر
عجایب آنجا چشم را منور سازد پس ساکت باید که در تماشا بر آن نیز لذت نگیرد و همیشه
در تحت لاکت و باشوق و در عشق طالب ترقی گردد و در آن مرتبه نفس مرید صفت عنقریب
گذاشته صفت اطلاق پیدا کند مگر تا هم بر آن مطمئن نباید بود که هنوز خطره راه در پیش است
و از ملاحظه گوناگون اوصاف حق تعالی عشق او سبحانه تعالی در دل مرید غلبه کند عقل و حواس
او را سوخته گرداند چون بخود آید بغلبه شوق و اشتیاق باضطراب کلمات بیابا کانه عاشقانه بر
راند و نداند که چه میگویم در آنحال از غلبه عشق از جمیع تعلقات ماسواهد محروم گردد و طلب
اشتیاق بقیار می رود ترقی آرد اگر امداد الهی شامل حال است مرید از این تجلیات چیزی
موج کرده تجلی حقیقی بی کیف و کم یابد و در آن محو و مستغرق گردد و از خود و ماسوا بنبهر شود
و بجز حق نه بنید و یقین داند که حق است چون باز بخوش آید از فنا خود زیاده تر در
اشتیاق وصال محبوب حقیقه در خود یابد و در سر و نشانه آن حق را در تقید خود یافته کلمات
منصو انه بر زبان آرد و نداند که چه میگویم و این تجلیات افعالی صفاتی بودند بعد از آن
از امداد الهی بتوجه مرشد با وجود در و بقیار می عشق مرید بر و تجلی خانی مطلوب حقیقه جلوه
فرماید درین مقام مرید چنان از بهستی خود رود که علم فنا نیست هم نماند و فنا را القابش آید
بعد ازین فنا نیست بقایت حقیقی مرید حاصل آید و حفظ مراتب و و بد و خلافت حق یابد
چنانکه مذکور شد ما مییم در بیان اذکار و اشغال حضرات عالی
قادریه جلیا نیمه نخته الله تعالی علیهم جمیعین فصل اول در اذکار
بدانکه درین خاندان عالی طرب اول کلمه طیبه زبانی بجهت ترویج و ترویج باین طریق
که کلمه لا اله الا الله را باید و شد از اندرون خود کشیده ضرب الله بر دل ضرب کند باین طرز

روز و شب در خلوت و در زین نماید هر قدر که تواند تکرار نماید و در آخر صد بار محمد رسول الله مبارک بگوید
و بهتر است که یک هزار و یکصد و پانزده بار در یک جلسه بگوید چون درین مذاولت نماید بعد
چند اثر آن که لغت ذکر و محویت و بجزو نیست ظاهر شود بعد از آن طریق ذکر نفی و اثبات یقین
نمایند با این طریق که در خلوت رو مقبله بآب تمام دوزانو بنشیند و هر دو چشم ببندد و کلام
نفی را از زیر ناف بقوت شدت برون آورد و دراز کشیده تا بکثرت راست رسانیده لفظ
إِلَه را از ام الدماغ بیرون دهد و اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ اَللَّهُ برضار دل ضرب زند و از آنکه نفی معبودیه
و مقصودیه و موجودیه غیر الله ملاحظه نماید تا وجود غیر از بصیرت او منقذ گردد و از کلمه اَللَّهُ اثبات
وجود مطلق او تعالی نماید طریق مجلس نفی و اثبات بدانکه نفس را زیر ناف حبس کند
و صوفی را بملاحظه نفی ماسوا از ناف بخمال برآورده و برابر پستان راست برده لفظ اَللَّهُ
را از دماغ بیرون دهد و اَللَّهُ اَللَّهُ بر دل ضرب نماید و وقت گذاشتن نفس محمد رسول الله استیلا
و نرمی بگوید و سینه اشاره کند روز اول سه بار بعد یک یکبار بتدریج زیاده کند تا صد
و زیاده ازین برساند فائده حبس سابق بیان کرده شد طریق باس انقباس بدانکه
وقت بر آمدن نفس اَللَّهُ و وقت فرو رفتن اَللَّهُ از دل بگوید طریق اسم ذات
با ضربات بعد اسم ذات را ضربات ارشاد نمایند طریقی آنکه در یکضربی لفظ سُبْحَانَ
اَللَّهُ را باشد و مدبر اَللَّهُ تمام بر دل ضرب زند بعد توقف کند تا دم قرار گیرد و باز همان
طور ضرب زند همچنین معمول دارد و در زین نماید و در دو ضربی اسم ذات موصوف را یکبار
بر زانو راست دیگر بر دل زند و در سه ضربی همان اسم را یک ضرب بر زانو راست دیگر
بر زانو چپ سوم بر دل شدت و چهار زند و در چهار ضربی اول بر زانو راست
دویم چپ سوم در پیش خود چهارم بر دل زند لیکن در یکضربی و دو ضربی دوزانو و در سه
و چهار ضربی جلسه مربع بنشیند فصل دوم در بیان اشغال فائده طریقی اشغال
اسم ذات ختمه بعد از اسم ذات ختمه نمایند طریقی آنکه زبان بحکم چنانند و بیل قدر

که تواند بگوید شب و روز همین تصور باشد تا نچته شود و بی تکلف جاری گردد و اگر پاس انفاس
 بذکر اسم ذات نماید طریقی است آنکه اسم ذات را بالا ز ناف تصور نموده لفظ هورا بخمال دراز کرده
 از افلاک بگذرانند همین طور بصر دم شتغال نماید و طریق ذکر آیه که شغل مخصوص این خاندان
 بالا ذکر یافته شغل بر بزخ اکبر و این چند نوع است اول آنکه صبر دم کرده نظر در میان
 دو ابرو دارد نوع دوم نظر در میان هوا دارد نوع سوم چشم راست کشاده و چشم چپ بسته
 در پره راست بینی ملاحظه نور به کیفیت وجود مطلق که منزه است از تقیدات نماید تا ظاهر گردد
 و فنا حقیقی حاصل آید اما بشرطیکه هر نوع که عمل نماید بیکند و یقین بر آن کند که هر چه می بینم
 و می شنوم مقصود من است ایشان را بعد مقصود خواهد رسید **اسم ذات طریق شغل اسم ذات**
 آنکه در پارچه کاغذ شکل قلب صنوبری برنگ سرخ یا نیلگون کشیده و در آن لفظ **الله** را
 بآب طلا یا نقره بنویسند و پیوسته نظر بر آن دارند تا آنکه نقش این اسم در دل پدید آید
 یا صورت و همی را بر صفحه دل بنویسد و مداومت متوجه بان باشد تا غیب از حواس پدید آید
طریق شغل دوره قادریه آنکه رو قبله باد و دوز انوشته هر دو چشم بند نموده
 و زبان را بکام چسبانیده بجنود قلب تصور نماید یعنی بزبان دل **الله** سمیع بملاحظه نور
 خط نورانی از ناف برآورده تا بوسط سینه که مقام لطیفه سرست رساند و از سینه **الله** بصیر
 را برآورده تا بدهان رساند و از ام **الدهان** **الله** علیم برآورده تا بعرش رساند باز **الله**
علیم از عرش تا بدهان و **الله** بصیر از دهان تا سینه و **الله** سمیع از سینه تا ناف آرد
 این جمله یک دوره گردید بعد باز از ناف شروع کند و درجه بدرجه بطور مذکور بطریق
 و نزول کرده باشد بعضی بزرگان همراه این کلمات مذکوره **الله** قلایم زیاده کنند بر تقیید
الله قلایم را تا با آسمان چهارم برسند و **الله** علیم را تا بعرش رسانند و در اینجا چندی
 قرار کنند مژرات و کیفیات این شغل بقیم نمی آید هر که کند و اند بعد از حصول مژرات ذکر
 و شغل مراقبه یقین فرمایند **فصل سویم در مراقبات قادریه مراقبه شتق از کمال**



است و رقیب نگاهبان را گویند پس دل را از یاد ماسوا و خیال غیر حق نگاهدار و طریقت
 آنکه هر آیت و کلمه که مراقبه آن منظور باشد آن آیت یا کلمه را تلفظ نموده بآداب تمام و زانو
 بذلت و خضارت خود رو قبله بنشیند و دل را از ماسوا خالی نموده در تصور معنی آن خوب
 غرض نماید چنانکه در آن مستغرق گردد و وصل در مراقبه حدیث شریف سرور عالم صلی الله
 علیه و آله است یعنی الا احسان ان تعبد الله کانت تراة فان لم تکن تراة فانه یراه و از آیات
 کلام الله شریف گوید که سر همه مراقبات است کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَاِنْ وَبِقَیِّ وَجْهٍ رَّیَّاتُ
 ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ طریقی است آنکه ذات خود را مرده و بوسیده و خاکستر شده تصور نماید
 و داند که باد او را جابجا میگرداند و آسمان اشگافته و تمام عالم را برهم در هم چنانکه فوقیا
 فانی خواهد شد ملاحظه نماید و ذات مطلق الله تقدس تعالی را موجود و باقی داند درین
 مشغول ماند تا وقتی که نتیجه او که محویت و بیخودست بوصول انجامد مراقبه دیگر الله
 نَوَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ النُّوَارِ الهی در هر مکان و زمان موجود است چنانکه وجود هستی او که هر جا
 ثابت است ملاحظه نماید و مستغرق گردد و همچنین مراقبه آیت ان الموت الذی
 تفرون منه فانه ملائیکم و هیأ اینها تکنونوا یدار ککم الموت و لو
 کنتم فی بروج مشیة و دیگر کلمات مراقبه کسابق مذکور شده از اینجا گیرند پس هر گاه که
 ثمرات این مراقبات مترتب شوند و کیفیات و انوار آنها مشهود گردد مراقبه توحید ارشاد
 فرماید مراقبه توحید و آن بر انواع است اول مراقبه توحید افغالی طریقی است آنکه حرکات
 سکونات تمام عالم را حرکات و سکونات حق داند و فاعلان صوری بمنزله آلات و حق را
 فاعل مطلق تصور نماید چون بر وجه کمال برین حالت ملازمت کند ثمرات عجیبه اخلاق پسندیده
 پیدا آید و خوب و زشت در نظرشان یکسان گردد و خط هم مردان قفس هوا شکستند
 از نیک بد زمانه رستند و در بحر فنا چو غوطه خوردند و جز حق همه را دوا کرد و دند و دوم
 مراقبه توحید صفاتی است و آن اینکه صفات خود و صفات موجودات را بر توحید صفاتی دانند

و در آن مستغرق گردد و ثمرات آن نیز در بیان نمی آید بحمل آنکه صاحب این مراقبه خود را مصدق
 که در عالم هست میداند و صورتش آنکه بدن خود را فراخ و پهنائی می یابد با نیربتی که از فرش
 تا عرش تمام عالم را در گرفته است و همه عالم را در خود می بیند و درین حالت کیفیت عالم بر او
 منکشف گردد و آن کشف او مطابق واقع باشد لیکن درین توقف نکند و قصد از آن بانوار کند
 که حجاب ذات است و گاه انوار رنگارنگ ظهور گیرند و آنهم حجاب ذات بحت اند از آن هم
 ترقی جوید و حجاب انوار بخت تراند بدرگاه الهی بعجز و انکساستند عا رنموده بنظر خیالی از آن
 بگذرد و آخرین حجاب مجابی است لطیف بی لون که از نسبت بیرنگی تعبیر نمایند آنجا نیز گاهی
 توقف میشود و بعضی آن را مقصود اصلی دانسته و در آخرتبه توقف میکنند و اگر امداد الهی و جذبه
 غیبی شمل حال است تمام حجاب طی شوند و بر مرتبه معرفت ذات بحت بیچون برسد و در اینجا حالت
 عجاب و غرائب پیش آیند و این را سیر فی السد میگویند و این را پایانی نیست و انمقام را
 انتهائیه سلوک و معرفت فرموده اند الله یوتیه من یشاء سویم مراقبه مراقبه توحید الهی
 که همه ذرات را حق داند و غیر او را موجود نداند محققان حال این مراقبه را منع فرموده اند که فهم
 بدون وجدان راست نیاید بطریق اجمال و ایما درینجا باشد بغایت الهی فته رفته رفته بر وجه
 کمال کشف خواهد شد و ابتدا در حال تفتیش و استیقان مشغول نشود فائده باید که در مراقبه
 بغایت ملازمت و شوق نماید تا حاصل آید که دل از آن بگرفتار داشت بکمال دل از آن
 باز داشتن ممکن نباشد و از آن حالتی و حضوری و محویت و نفی خود و عالم و اثبات حق پیدا کند
 و اگر یک لحظه موقوف شود خوف هلاکت او باشد طریق کشف ارواح ملائکه و هر چه
 که باشد بی طالب باید که طرف راست گوید سبح و چپ قدوس و طرف آسمان
 رب الملائکه و در دل و الروح ضرب کند هزار بار بگوید و توجه بطلوب کند پس آن روح
 در بیداری یا در خواب ملاقی شود و اگر دو هزار بار بگوید زود بمقصود رسد ذکر سرایه
 کشف آینه راست یا احد چپ یا صد بگوید هزار بار و نیز سر را چپ بگفتار

گردانیده یا حی و در دل یا قیوم ضرب کند و برای دفع بلا همین کنند هزار بار ذکر برای
 شفای مریض در راست یا احد و چپ یا صمد و طرف آسمان یا وتر و در دل
 یا فود هزار بار ذکر برای حصول امور مشکله و کشف قائل آیند بعد تجد هزار بار
 بطرف رستا یا حی و در چپ یا قیوم و آسمان یا وهاب و در دل یا الله ضرب کند
 و دعا کند ذکر برای کشف قبور اول بست و یکبار یا ادب بگوید و بطرف آسمان
 یا روح و بر قبر یا روح و بر دل یا روح الرحمن ضرب کند حال میت معلوم شود علامت
 یا در خواب طریق دیگر نزدیک قبر بنشیند اول فاتحه بر میت خواند بعد از آن بطرف
 آسمان اکشف لے یا نور باز بر دل ضرب کند اکشف لے یا نور بعد بر قبر ضرب کند عجلاله
 و متوجه بقلب شود ذکر کشف روح مبارک صلی الله علیه و سلم صورت مثالی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را تصور نموده و در و خوانده بطرف راست یا احمد و چپ
 یا محمد و در دل یا رسول الله ضرب کند هزار بار بگوید علانیه یا در خواب ازین دولت دید
 مبارک مشرف شود ذکر برای آبر و حاجت هر شکلی و همی و حاجتی که پیش آید همی از سما
 حسنی مطابق حاجت خود گرفته بذكر سه ضربی یا چهار ضربی مشغول شود مثلاً برای کثایش
 یا ذائق و برای شفای مریض یا شافی و برای حفظ موزیات یا حفظ و برای گرگی
 یا صمد و برای دفع دشمن یا مذل و برای دفع بلا و شرح طریای یا قیوم علی هذا لقی

باب سویم

در اذکار و اشغال مراقبات حضرات طریقہ عالیہ نقشبندیہ رحمہم اللہ تعالیٰ
 باید دانست که چون طالب صادق بتوفیق الہی متوسل بزرگی از بزرگان این سلسلہ
 میشود اول او را استخاره فرمایند پس از دو حال خالی نباشد یا اجازت یا منع در صوت اجازت یا مشغول
 و الاجاب بند که شتمش بجا دیگر است و نیز توجه مرشد قایم مقام استخاره میشود طریق استخاره

چسبانیده از زبان قلب اسم ذات را بی حرکت زبان بگوید و خود بقوت و مهت تمام توجه کند
 یعنی دهن قلب خود را بر قلب مرید تصور نماید و خطره غیر را آمدن ندهد و بجز به قلبی مرید را بطرف
 خود کشد تا از اثر توجه او در لطیفه مرید جنبش پیدا آید و ذکر جاری گردد و نور ذکر در دل مرید توجیه
 پیدا کند و نسبتی و حضوری بخدا که در تقدس و تعالی ظهور گیرد و باین حیثیت تا یکت کم زیاده بجای
 مرید متوجه باشد و ارواح متبرکه که اکابر این سلسله را شامل حال خود داشته این تصرف را از
 امداد او شان دانند فایده بدانکه این دل صنوبری شایانه قلب حقیقی است که از عالم
 هست مسمی بحقیقت جامع و نیز چون مرید متوجه بقلب شود عادت اسرارست که از مبداء فیض
 بواسطه قلب حقیقی فیض میرسد چون مشق لطیفه قلبی با تمام رسد و فراق قلبی حاصل آید همین طوری
 لطایف باقی را جدا گانه مشق نماید و فراق لطائف عبارت از آن است که در آن لطیفه متغیر
 بهمرسد که تکلف نماند و گاهی میباشد که مرید را در لطیفه قلبی تجلیات رو میدهند اما باید که بوسع
 مکان خود را مغلوب تجلی سازد و بیکه تنزیه او تعالی را بنظر قلبی متیقن خود سازد و درین
 لطیفه قلبی نفی اثبات صغیر میفرماید طریقی که هر دو چشم و هر دو لب بند کرده دوم را از دنیا
 بر آورده در قلب حبس کند و کلمه کار از زاناف بر آورده تا بگلورسانیده **الله** را از گلو تا لطیفه
 روحی فرود آورده ضرب **الله** بر قلب بزند بحیثی که اثر ذکر بر همه لطائف برسد و ملاحظه
 نفی یا سوار الله اثبات ذات مطلق بی کیف کرده باشد اولاد یکدم سه بار بعد از آن در صحنه
 بر عایت عطا یک یک یافته کرده باشد تا بابت و یکبار رساند و مد و شد نگاهدار تا اثر
 ظاهر گردد و اگر اثر ظاهر نشود دلیل سبب اصلی است باز از سر نو شروع کند و اثر ذکر است که
 در وقت نفی وجود بشری منفی گردد و در اثبات آثار جذبات الهی ظهور گیرد درین ذکر چندین
 مشغول شود که مذکور بر دل ذاکر مستولی شود و نام معشوق هم فراموش کند و مستغرق بمحبوبه
 معشوق گردد و طریق مشغول لطائف شسته نیست که دم را از زیر ناف کشیده بهما لطیفه
 که مشغول آن باید نمود قرار دهد و در ذکر اسم ذات **الله** **الله** با ملاحظه معنی و نور آن مقام و در

چند آنکه دست و پد شعول شود و این اسم را غیر ذات نداند و ذکر این مقامات بدون حبس هم
 میکنند و ذکر همان اسم ذات است و طریق که جاروب این لطائف نیست که دم را بشدت تمام
 بملاحظه اسم ذات بدون حبس هم از همان لطیفه که جاروب آن کند کشیده باز ضرب هو
 بهمان لطیفه زند چنانچه اگر جاروب لطیفه قلبی کند دم را بشدت تمام از قلب بملاحظه اسم ذات
 کشیده تا موضع روح رسانیده ضرب هم بملاحظه هو باز بر دل بزند و همین طور جاروب نماید دیگر
 لطائف هستند در عمل آوردن شرط است و طریق ذکر آنکه این لطائف این است که دم بشدت تمام
 بملاحظه اسم ذات از همان لطیفه که آنکه در زرش نماید و از گون کشیده باز ضرب هو یعنی بملاحظه
 بهمان لطیفه بزند چنانچه در جاروب لطیفه قلب گفته شد اما چون از شوق لطائف سسته فراموش نماید
 و ملکه حاصل آید بعد مرشد فرماید که جمع محبت نموده متوجه همه لطائف یک مرتبه شود و مرشد نیز فرماید
 نماید تا همه لطائف بخوبی جاری شوند اگر در سیر لطائف چیزی از تجلیات و غیره پیش آید در آن متذکر
 بوده مستغنی نشود بلکه طالب ترقی شود فائده بد آنکه در عطلای ایشان این سیر را سیر لطائف
 میگویند چون این سیر تمام شود سلطان اندک فرماید طریق سلطان الاذکار
 مرید را باید که از سر تا قدم متوجه پیر بن موسی وجود خود شده بملاحظه اسم ذات نماید و مرشد نیز
 بهمت تمام و کمال متوجه بر همه اخبار مرید شود و این شغل را چندان کند که از هر بن موبدن
 ذکر جاری گردد حتی که اگر خود را غافل سازد ممکن نباشد تا اینجا اذکار متضمن بلطائف سه و غیره
 بود تمام شد چه که نزد مشایخ این سلسله قطع این راه جمله بهفت قدم است پنج آزان از عالم
 که قلب و روح و سر و خقی و اخفی اند و دو از عالم خلق که نفس و قلب اند و قالب مرکب با رابعه
 عناصر است درین صلوت ده لطیفه شد شروع سلوک از قلب که از عالم امر است میکنند
 نصف دایره گذاشته اند از برای همین اقریب است و لطائف قالب یعنی اربعه عناصر را در
 لطیفه نفس سلوک میفرمایند بعد از آن ذکر نفی و اثبات ارشاد نمایند بیان طریق نفی
 و اثبات بد آنکه از قدیم بنا بر این طریقه و کمالات ولایت بر همین ذکر است و ذکر اسم

در طائف سته از تجویز قطب ربانی حضرت محمد الف ثانی قدس سره است طریق شغل
نفی و اثبات آنکه چشم بسته و زبان را بنجام محکم نموده نفس از زیر ناف بر آورده بر دماغ
قرار دهد و حرف کار از زانف کشیده تا ام الذراع رساند و از اینجا **إله** را بجانب لطیفه روحی و
آورده ضرب **إلا الله** بر دل بزند و از **إله** نفی ماسوار الله تصور کند و از لفظ **إلا الله** اثبات
ذات بی کیف ملاحظه نماید مبتدی **لا معبود إلا الله** و متوسط **لا مقصود إلا الله** مستتمه
لا موجد إلا الله تصور کند و منتهای عدد در یکدم بست و یکبار است اگر اثر این شغل که **تخلیق**
از ماسواست در دل پیدا آید شکر بجا آورد و الا نه باز از سر نو شروع کند تا اثر حاصل آید طریق
اذکار دیگر از سببی تمام شد اکثر سلوک مشایخ نقشبندیه تا باینجا است بعد از آن مراتب مراقبات
و افکار که مذکور میشوند اول مرید را فناء افعال که آنرا مراقبه توحید افعالی میگویند تلقین فرماید
مراقبه توحید افعالی طریقش آنکه مرید افعال خود را و جمیع موجودات را منظر افعال حق داند
و در همه شیاور او را فاعل مطلق تصور نماید تا فاعلیت غیر از نظر بر خیزد بعده مراقبه فاعل
صفاء که آنرا مراقبه توحید صفاتی میگویند ارشاد نمایند یعنی همه صفات خود را و صفات جمیع موجودات صفات
مستهلک اند حتی که مصداق حدیث قدسی گفت **لا سمعه و بصیرة** که اگر دو بعده مراقبه
فناء ذاتی که آنرا مراقبه توحید ذاتی میگویند طریقش آنکه مرید را باید که در اندرون قلب
حقیقه که سراسر نور است نظر انداخته ذات خود را و ذوات همه موجودات را منظر ذات حق داند
و ذات بی جهت و بی کیف را در افاق و نفس یعنی در اندرون بیرون خود حاضر داند و جز او
کسی نبیند ازین دانش گاهی غفل نشود اگر غفلت آید باز رجوع باین معنی شود تا آنکه نور
مشاهده شمس مستغرق گردد و بجز ذات مطلق خود را و غیر خود را نبیند باینکه بعضی بزرگان
برای تکمیل این نسبت مراقبه قوایر میکنند طریقش آنکه حقیقت جامع را مثل آفتاب خیال
کند و جمیع موجودات را قوایر تصور نماید که در مقابل آن آفتاب نماند و تمام قوایر بر نور واحد نور
گردیده اند و در آن موجودات بجز یک نور نیست اگر این مراقبه ابکمال رساند وجود مطلق را

و جمیع افراد ساری دیده دیگری موجود نه پندارد من حرف نفقه فقد عرف به خبر نیت
 است و تمام شیار بالغیه شهود احاطه معیت او تعالی عین یابد این را در اصطلاح این قوم توحید
 وجودی میگویند این ولایت متعلق بطیفه قلب است که از عالم امر محیط شیار یعنی این ولایت و از منجز
 و اگر همه شیار را از نظر انداخته و کم کرده مشاهده جمال لایزال حق رونمود این نسبت را توحید
 شهوی میگویند و این ولایت علاقه بطیفه روح عظم که محض نور است میدارد و این هر دو
 ولایت خاصه اولیا رمت است درین مرتبه علم لدنی و مرتبه قطبیت ابدانیت و غیره انموذگی
 حاصل میگردند و الله یزق من یشاء چون این نسبت کمال رسد مرید را باید که برین تجلیات
 و مشاهدات لذت یافته قرار گیرد بلکه طالب ترقی شود اگر چه این هم کمال ولایت است اما
 درین نوعی شرکت مفهوم میشود تا وصول مطلوب حقیقی بی تلبیس شیار باشد تعبد و مرید باید
 بامداد توجه مرشد خود را از غلبات این تجلیات و مشاهدات و واردات اگر چه لطیف باشد بچشم
 ذهن نشین است از حق باشد یا از غیر حق خالی و صاف سازد و بتلخیص مرشد مراقبه نماید
 و در روالور مشغول شود مراقبه نایافت طریقت آنکه لطیفه سری را از واردات مذکور
 خالی ساخته نظر باطن بران دارد و حق تعالی را به تنزیه تمام تصور نماید و هر چه در ذهن
 خیال او باشد از همه پاک و منزله بی جهت و بی کیف او را طلبد تا هیچ در نظر او غیر مطلوب نباشد
 حتی که بجز نور یقین معلوم هیچ نماند همچنین تنزیه بلا نهایت رساند و هیچ جا و از نگیرد بلیت
 ای برادر بی نهایت در گهی است به هر چه بروی میرسی بروی مالیت به چون حاجت
 لغی نماند و آئینه سری از توجهات و تصورات صاف و مصفا شد و بی جهت و بی کیفی رونود
 مرتبه نایافت و در روالور و ولایت خض که ولایت ملائک مقرب است بوصول انجامید
 و این ولایت متعلق بطیفه سر است و الله علم بلیت هر که از فضل حق باشد مدد به این
 نعمت حق او را رسد به بدانکه چون مرید لطیفه سری را از تجلیات اگر چه مشاهده باشد خالی
 ساخت داخل در حقیقتی شده لیکن چون از حقیقت آگاه نیست از ارباب جهل است

پس اگر امداد الهی و جذبه معنوی شامل حال است جمیع مراتب عنصری و نورانی اعلی کرده آید بعد
از مرتبه نیافت و راز الورا حقیقت نیافت که مرتبه ولایت خض الخوص که ولایت انبیاء
علیهم السلام است روی نماید پس وصول این نسبت محض سعی در خلوت و تخیله باطنه من جهت حقیقت
از یافت حق و غیر حق است حاصل اینکه اول ولایت خاص اگر چه ولایت است لیکن
درین ولایت وجود غیر در نظر است یعنی تمیز در مظاهر و باطن باقی است پس ازین نسبت
مرتبه عالی ایشان بوی شرک می آید و در ولایت خض اگر چه تنزیه است که جمیع مراتب ذاتیه
وصفاتی و کمالیه خود را منظر ذات و صفات و کمالات حق تعالی می بیند و بنحیر مظهر است
هیچ نمی یابد و تنزیه او میکند اما تنزیه سایر الناس پیش رتبه علو را نبیاء علیهم السلام حکم تشبیه
دارد پس دل از تصور محبت که نزد ایشان غیر حق است و او تعالی از ملاحظه تنزیه نیز منزله
و پاک است تعالی الله عن خلقه علوا کبیرا از هر دو خیال خالی سازد طالب ترقی شود
تا تجلی بی کیفی و بی جتی بر دل مرید وارد شود و تجلیات انوار قدم تجلی گردد و هر چند خلوص
زیاده دخل در دایره این ولایت بیشتر بعد از ان کمالات نبوت انبیاء علیهم السلام است
و حقیقت این مرتبه خارج از تحریر و تقریر است اما محققان این قدر فرموده اند که اگر چه
ولایت انبیاء و نبوت ایشان هر دو در دایره اصالت اند و هر دو از ظلیت خالی و مبرک لیکن
اینقدر است که در ولایت وصول بحقیقت صفات حضرت عزت جل شأنه است و در نبوت
وصول بحقیقت ذات بحت است تفاوت مراتب استعدادیه چنانکه فرموده قول تعالی
تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض رزقنا الله وایا که چون این نسبت بکمال
رسد ملاحظه از میان بر خیزد و بمقام حضور در حضور نور علی نور برسد که مرتبه بقا با الله است
و ذکر مراتب اذکار و اشغال علیه نقشبندیه بطریق اجمال خستار لقلم آمده اگر تفصیل بایست
از کتب ایشان مثل نسخه متبرکه انوار محمدی مصنفه حضرت مولانا و استادنا مولوی
شیخ محمد فاروقی تہانوی سلمه الله تعالی که خلیفه خاص حضرت مرشدیم و مادیم قطب الاقطاب

در بیان این
که در این
کتاب

مولانا میا نجو نور محمد شاه جهنجهانوی اند قدس اسد سره باید جست اما در بیان اشغال
طریقه احمدیه حضرت شیخ عبدالاحد رامکاتیب اند از انجمله مکتوبی مسمی کجیل الجواهر بغایت
متین است و نیز طریق تحصیل مراتب سلوک این طریقه به تفصیل تمام حسن وجوه در رساله
انهار ار راجعه مولفه حضرت شاه احمد سعید دهلوی حمه اهد علیه که بغایت پسندیده است
مرقوم است فقط اکنون بعضی کلمات مصطلحه حضرات نقشبندیه که بنابر این طریقه بر آنست
بقلم می آید باید دانست یا بداشت و آنرا پیشوای خود باید ساخت و آن این است +
هوش در دم نظر بر قدم سفر در وطن خلوة در انجمن یاد کرد بازگشت بنگهدار
یادداشت وقوف زمانی وقوف عددی وقوف قلبی یازده کلمه اند هوش در دم
عبارت از آنست که همیشه هوشیار و آگاه بر نفس خود باید بود تا که دم بغفلت نه بر آید این
شغل دافع تفرقه افغنی است نظر بر قدم آنست که در آمد و رفت راه هر جا که باشد نظر بر قدم
دارد تا نظر پرانگده نشود و جمیعیت اقرب باشد و در ابتدا در دل تابع نظر است و برین
نظر در دل تاثیر میکند و شاید نظر بر قدم اشارت بسرعت سیر سالک بود و در قطع وقت
هستی و طی عقبات خود پرستی یعنی نظر او هر جا که منتهی شود فی الحال قدم بر آن نهد سفر در
وطن آنست که سالک طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات ذمیمه بصفت حمیده بر آید که
معنی تخلعوا باخلاق اسد است خلوت در انجمن آنست که بظا هر با خلق و بیاطن با حق تقا
بود یعنی با همه حال متوجه الی اسد بوده باشد یاد کرد عبارت از ذکر سانی و قلبی است یعنی
دور کردن غفلت از بند کرب حق تعالی بازگشت و آن اینست که هر بار یکبار که بزبان دل
کلمه طیبیه گوید در عقب آن هم بدل مناجات کند که الهی مقصود من تویی و رضائی تو ترک کردم
دنیا و آخرت را برای تو عطا رکن لغا خود و وصول تمام بدرگاه خویش و این شرط عظیم
است در ذکر ازین غافل نشود بنگارداشت مراد از مراقبه خاطر است از خطر ماسوا اهد
چنانکه اگر در یکدم صد بار کلمه طیبیه گوید خاطر بغیر نرود بلکه از اسماء و صفات هم غافل بود

احدیت مجرده را و در الوار را منظور نظر داشته باشد یا و داشت عبارت از مستوجه بود
 بحق تعالی است بخدم و بهر حال بر سبیل ذوق و بعضی گفته اند که حضور بی غیبت و نزاع
 تحقیق استیلا و شهود حق بر دل توسط حب ذاتی که کنایت از حصول یاد داشت است و
 این را مشاهده گویند و حق اینست که این مقام مذکور که توجه تمام بحق است بدون فنا تمام بقا
 کامل حاصل نمی شود و وقوف زمانی آنست که بنده بهر حال واقف احوال خود باشد اگر
 لطاعت است شاکر باشد و اگر بمعصیت است عذر خواهد یا آنکه پاس انفاس نگذارد و محض
 میگذرد یا بغفلت و علی هذا القیاس در قبض و بسط استغفار و شکر باید و این را می گویند
 وقوف عددی آن عبارت از رعایت عدد طاق در نفی و اثبات چنانکه گذشت و عا
 عد در ذکر قلبی موجب جمع خاطر متفرقه است و وقوف قلبی آنست که ذکر آگاه و واقف باشد
 با حق تعالی و یا وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بجناب حق تعالی بوجهی
 دل هیچ علاقه بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که در حین ذکر ارتباط آگاهی موجب شرط است
 که محققان فرموده اند که اگر طالب ذکر قلبی دیگر دو تاثیر نشود ویرا از ذکر باز داشته بوقوف قلبی
 فرمایند تا زود ذکر در گیرد و تصرفات شایخ طریق توجه شیخ خود را از همه امور خالی خسته
 مستوجه شود بسوی نفس ناطقه خود در نسبتی که در مرید القایش منظور باشد و توجه خاطر صرف بشان
 و تصور کند که کیفیت و جذب از من مرید سرایت میکند بفضله تعالی افاضه نور و برکات استحقاق
 آن میشود بعد اجراء لطیفه قلبی هر لطیفه درجه بدرجه توجه نماید و همچنین در القاء انوار و ترقیات لطاف
 مرید این طریق توجه کند و بر مرید غائب تصور صورت او نموده توجه غائبانه مینماید و فائده او را
 میسرانند طریق سلب مرض آنکه خالی کند نفس خود را از همه خطرات و خیال کند نفس خود را
 بیمار بان بیمار یکم مرین دارد پس آن مرض منتقل میشود از مرین بسوی او و این از عجایب صنعت
 الهی است در خلق به دیگر طریق دفع مرض و توجه بخشی آنکه بعد استخاره صاحب نسبت
 و صنوبر کرده و در رکعت نفل ادا نماید و در دو استغفار بخواند و بجز و زاری بدرگاه مجیب الهی حوالت

التجا نماید که از مرین مرض و یا از همی محصیت زائل شود بعد از آن مقابل مرین یا عاصی
 بنشیند و بهت تمام جمع نموده و قتی که نفس میگیرد تصور کند که مرض از قالب مرین یا محصیت
 میگیرد و میکشد و دراز کند نفس او وقت گذشتن نفس خیال نماید که آن مرض و یا آن گناه
 از اندرون سلب کننده بر زمین می افتد بعونه تعالی مرین شفا یابد و عاصی توبه کند طریق
 دریافتن نسبت اهل اسد زنده باشد یا مرده طریقش آنست که بنشیند روبرو
 او اگر زنده است و اگر مرده است مقابل قبر او پس غالی کند نفس خود را از هر نسبت و التجا نماید
 بدرگاه علام الغیوب یا علیم یا خیر یا مبین خبر ده مارا و آگاه کن از کیفیت باطن این شخص
 و متوجه شود بسوی روح او زمانی چند متصل کند روح خود با روح او بعد وقفه رجوع کند بذات خود
 پس هرگاه در یابد و نفس خود از کیفیات پس بداند که این نسبت آن شخص است و همین طریق دریافتن
 خواطرست طریق دریافتن خطر نفس خود را از حدیث نفس از هر خطر و غالی ساخته بل
 بسوی قلب او متوجه شود هر چه از خیر و یا شر در خاطر خطور کند پس بداند که از دست طریق کشف
 وقایع آینده بطریق معهود دل خود را از همه خطرات پاک نموده اول بحیاب قدس عالم استخبر
 التجا نماید که یا الله یا علیم یا خیر یا مبین آگاهی بخش مرا برین واقعه پس اگر منقطع شد
 تمام خطرات و حاصل شد انتظار کشف آن واقعه مثل تشنه که آب امینخواهد پس متوجه کند روح
 خود را ساعت بساعت بسوی ملا را علی یا ملا را فضل بقدر استعداد خود و بهت تمام پس کشف
 خواهد شد آن واقعه با و از مالت یا بدیدن یا در خواب طریق دفع بلا بطریق معهود تخلی
 آن بلا را بصورت مثالی و توجه و بهت قوی نماید برای دفع بلا با مداد الهی دفع خواهد شد
 اما این تصرفات عجیبه و غریبه بدون حصول نسبت فنا و بقا دست نمیدهد و این معاملات
 از متوسطان سلوک اکثر واقع میشوند و از منتهبان بسبب عدم التفات شان با مورد مذکوره
 کونیته کم ظهور گیرند و نیز باید دهنست که ضرورت نیست که همه کشفات عارف صحیح و مطابق واقع
 باشند زیرا که کشف و وقایع از امور غیبی است که جمال خطایم دارد آگاهی باشد که خلاف واقع است

پس اظهر این چنین امور پیش یار و اغیار را حاصل است و دعوی فضول باب چهارم
 در بیان کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز و دیگر اعمال مشفقه
 باید است که بهترین سلوک الی الله سببه طریق ذکر فرموده اند اول ذکر کلمه طیب کلا اله
 الا الله محمد رسول الله دویم ذکر تلاوت قرآن شریف سویم ادای نماز باقی اذکار درین
 مندرج اند و از فضیلت اینها قرآن و حدیث و آثار صالحه مملوست و این مختصر تحمل آن نیست
 که بقیه آید و برکات و کیفیات آنها آنچه هست این ذره بمقدار را چه قدره که بیان سازد و نیست
 کلمه طیبه ای طایب صادق همین بس است که یکقدم از کلا اله بر نفی ما سوا الله دهند و دیگر قدم از
 الا الله سبحانه قدس نهاده و اصل حق گردد و از فضائل قرآن شریف طالب همین کافی است
 که از مشغولی و حضوریت حق و همگامی او تعالی حاصل شود و نماز جامع این هر دو است و دیگر
 جمیع اذکار و عبادات و دعا و تسبیحات کونین شامل است و نیز مارج بیشتر در نماز مندرج است
 که بیانش از طاقت بشری دور است و سألکی که بغلبه استغراق و جذبات از نماز یاز ماند از مندرج
 بسیار محروم ماند بلکه مقصود اصلی نرسد و نماز سرسلیست از اسرار الهی در میان عباد و معبود او که
 مومن از مشغولی آن انقطاع از ما سوا و قرب تم بحضرت حق تعالی حاصل است پس طریق سلوک
 که بواسطه کلمه طیبه است بیان کرده شد اکنون چیزی طریق و کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز
 بطور طالبان حق بیان کرده می آید اول بیان طریق تلاوت قرآن شریف بدانکه
 تلاوت قرآن فضل عبادات است و کدام طریق برای تقرب الی الله سوا ای فرائض بهتر از تلاوت
 قرآن نیست پس آداب و استجاب او نیست که با خلاص تمام با طهارت کامل رو بقبله با تریل
 و خشوع و تحزن بعد از حمد و بسم الله بلا حظه آنکه کلام با خدا میکند و گویا او را می بیند و اگر نتواند
 بداند که او را می بیند و با او امر و نواهی مرا حکم میفرماید و بر آیت بشارت فرحان و بر آیت وعید
 ترسان گریبان باشد و بجهر و ایمان خوش که موجب جمعیت خاطر و دفع غفلت است بخواند این
 عام است و طریق خاص آنکه طالب با شرایط مذکور در غلوت که کدام محل وقت نباشد بعد از احوال

در رکعت نفل بادب و حضور تمام بنشینند و قرآن شریف را رو برو به بند و عظمت کلام کبریا بی و تدبیر
 خود ملاحظه نماید و دل از جمیع خطرات خالی کرده متوجه بحقیقت قرآنی که صفت کلام نفسی حق است
 گردد و درین مراقبه اندک توقف کند چون خاطر جمع شود و حضوریت بحق تعالی چون شاگرد پیشانی
 بقیقین حاصل آید بعد از غود و بسم الله بخشوع و خضوع تمام با ترتیل تجوید چنانکه پیش او ستاد میخوانند
 و هیچ دقیقه قرات فرو نگذارند تلاوت نماید و در صین قرات خیال کند که زبان دهن دل و دل
 صنوبری هر دو برابر تلفظ میکنند ازین ملاحظه غافل نشود و اگر غفلت آید زود اعوذ خوانده دل
 حاضر کند چون ازین مشق جمعیت خاطر و حضوریت بحق تعالی حاصل آید بعد از ان تصور کند که
 هر بن مورجسد قاری برای قرات قرآن زبان گردیده و از هر بن مور الفاطمی برآیند کلام
 قابل قاری حکم شجره موسوی پیدا کرده است درین ملاحظه در عین قرات مستغرق گردد و چون درین
 ملکه حاصل آید بعد از ان در وقت قرات تصور کند که حق تعالی بزبان قاری میخواند و او می شنود
 و بعد از ان تصور کند که سالک میخواند و حق بگوش سالک می شنود و چون درین ملکه شود بعد از ان
 در قرات خود تصور کند که او تعالی خود میخواند و خود می شنود و این هیچ نیست نه وجود سالک است وجود
 موجودات بخیر آنکه آواز نیست که از هر جهت می آید و سالک این محسوبست چون این مرتبه بمال
 بفضله تعالی امید است که معنی حقیقی و اسرار قرآنی منکشف گردد و سالک بمطلوب خود برسد
 بیان طریق ادا نماز سالک طریقت را باید که در ادا هر اعمال خصوصاً نماز بر مغز
 و ارواح آنها که مراد از حبل الخالص نیت و خشوع و قبولیت بدرگاه اول تعالی و محویت پیش
 احدیت است محافظت نماید اما اگر چه نماز اهل حقیقت حقیقت نماز است و بدان رسید و چنان
 گذاردن مشکل است و صعوبتی بسیار دارد لیکن جهد و کوشش می باید کرد مگر خدا تعالی
 آسان گرداند و الذین جاهدوا فینا لنهملنهم سبلنا طریق ادبش آنکه اول نماز
 صورتی تصور کند که دل وی نیت خالص و روح او حضور و تن او اعمال ظاهر و عناصر است
 ارکان و حواس او تعذیل ارکان و تحسین قرات است تا یکی ازین مراتب نباشد نزد اهل

نماز نبود و نیز نماز را طهارت حقیقه باید که بی آن نیز نماز نشود و آن طهارت دل است از ماسوئله
 که نظر قبولیت حق بر دل است که آن الله لا ینظر الی صورکم و احوالکم و لکن ینظر الی
 قلوبکم و نیا تکم پس هر گاه که دل نجس است بدن چگونه پاک شود که بدن تابع دل است
 پس چنان کن که دل از غیر الله پاک شود و جز حق تعالی مستحق کرامت و سزاوار بزرگی هیچکس نداند
 تا قول الله اکبر در دست آید و چون دست برای تکبیر برداری دانی که از دو جهان دست بردار
 و در وجهت وجهی روی دل بهمت تمام متوجه حق بود و چون انھما لله گوئی بدانی که در علم
 هیچکس مستحق حمد نیست و جمیع محامد با و راجع است و در رَبِّ الْعَالَمِينَ تصور کنی که نیست رب
 بجز او تعالی و در الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امید بر کرم و رحمت او داری و بدان واثق باشی و در
 مَا لِي يَوْمَ الدِّينِ خوف را پیش گیری و روز قیامت را مشاهده کنی و الامر لویمذ لله
 یقین نمائی و چون اِيَّاكَ تَعْبُدُ گوئی یقین دانی که لا موجود الا الله و در اِيَّاكَ تَسْتَعِينُ
 بحقیقت ملاحظه کنی که لا فاعل الا الله و در اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بدل را بی طلبی که
 بحق رساند و از صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ آن را بی خواه که انبیاء و اولیاء رفته اند و در
 غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝ پناه جو از غضب او و از گمراهی نفس خود
 و در حالت قیام استقامت بر طریق شریعت و طریقت خواهی و در رکوع عظمت الهی و تذلل نفس
 و در سجده فنا نفس اثبات حق خواهی و در تشهد محویت خود و مشاهده حق خواهی و در ان کوشی که
 هر چه در نماز خوانی بدان صادق بشی و الا لمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب
 بالصدق و در حضور و اخلاص جهد کن هر نمازی که بجای آری مراقب بشی در آن اگر حضور
 نبوده باشد باز عاده کن و اگر باز در حضوری مقصوری واقع شود باز عاده نمائی حتی که پنج مرتبه
 همین طور کنی امید قولیست حکم آنکه مَنْ حَبَسَ شَيْئًا جَدًّا وَجَدَ یعنی جوئیده یا بنده این دولت
 بوصول انجا ندیزد برین قناعت مکن بلکه همواره بتجلی بصفای ایجابی او تعالی باشی تا بنماز حقیقه
 برسی و حق را یابی و گویی و برین عمل نماز بپایست دست از طلب ندارم تا کام من بر آید و یا جان

رسد بجانان یا جان زن بر آید **۱۱** ان شاء الله تعالی دست طلب بدامن مطلوب برسد منتهی فکر
طریق دیگر در ادا نماز بدانکه وقت ادا می نماز روی قلب را متوجه بسوی حقیقت کعبه
صفت سجودیت حق است سازد و نور حقیقت نماز را که صفت الوهیت او تعالی است ملاحظه نماید
و تصور حقیقت خود که مرتبه عبادیت است بعجز تمام پیش آرد و خالص نیت ادا رخصت عبادیت کند
و برای تکبیر دست بردارد و خیال نماید که از هر دو جهان دست برشته رجوع الی الله گشته و بگوید
الله اکبر و تصور کند گویا که نفس خود را به تکبیر فرج کرده فنا ساخت و بعد تسبیح و تحمید قرائت شروع کند
و در قرائت ملاحظه قبولیت حق تعالی کند چنانکه در حدیث شریف آمده است که وقتی که گفت بنده
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ
بیان بزرگی من کرد بنده من برگاه که گفت اِیَّاكَ تَعْبُدُ وَاِیَّاكَ كَسْتَعِیْنُ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ
که این در میان من و در میان بنده من است و مرنبه مراست آنچه خواست و قتی که گفت
اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ
وَلَا الضَّالِّیْنَ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ فَمُودِیْهُنَّ
پس ملاحظه مجادیه مستغرق گردد و در رکوع نظر بر پشت پا دارد و ملاحظه عظمت و کبرای او تعالی
و تذلل خود کند و در سجود نظر بر پره بینی دارد و ملاحظه علو او تعالی و تحقر خاک را بری خویش
نماید و در قعدہ نظر بر سینه دارد و ملاحظه معنی التحیات کند و در آن حالت یقین داند که در حضور
حق تعالی در مجلس انبیاء و اولیاء داخل است و نیز در هر نماز ملاحظه اَلْعَبْدُ لِلّٰهِ كَانَهُ
تَرَکَ طَوَّافٌ دَارِدٌ وَاِذَا كَلَّمَكَ الْخَاطِلُ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ
آواز تلفظ چنان باید که گوش خود بشنود بلکه هر که برابر او باشد او هم استماع نماید اما چندان
جهر نکند که آواز از حلق بر آید الا در نماز جهریه طریق دیگر نماز شب الطیحه و در حال
نماز نور حقیقت صلوة را مثل ستاره رخشان در حین قیام بر سجده گاه و در رکوع بر پیشانی

و در حالت سجده بر پرّه بینی و در قعود برابر سینه مشایده کند و مستغرق گردد پس چون باین طور
 مذکور در ادرا نماز فراوانت و مشق نماید بعبودت تعالی نماز حقیقه رود بدو حقایق و معارف
 گوناگون مکشوف گردد و مرتبه اعلیٰ معراج المؤمنین بهمین است که مقصود دنیا و مافیها را
 گذاشتن با حق پیوستن است و الله یرزق من یشاء خداوند ما را و جمیع دوستان را و همه بندگان
 حق را ازین دولت مشرف گردان درین میران و بر انگیزان بمنه و کرمه و هجرت انبیاء و صحابه
 اجمعین آمین آمین **طریق حصول یارت جمال مبارک صلی الله**
علیه وسلم بعد نماز عشاء با طهارت کامل جامه نو و استعمال خوشبو با داب تمام رو بسوی
 مدینه منوره بکشیند و بتجی از جناب قدس حقیقت محمدی برای حصول یارت جمال مبارک صلی
 علیه وسلم شود و دل از جمیع خطرات خالی کرده صورت آنحضرت بلباس بسیار سفید و عمامه
 و جبهه منور مثل بدر بر کرسی نور تصور کند و الصلوة والسلام علیک یا رسول الله
 راست و الصلوة والسلام علیک یا نبی الله چپ و الصلوة والسلام
 علیک یا حبیب الله در دل خود ضرب کند این درود شریف را هر قدر که تواند بگوید
 تکرار کند بعد از آن این هر سه درود را اللهم صل علی محمد کما امرتنا ان نصلی
 علیه اللهم صل علی محمد کما هواهله اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضاه له
 هر قدر که تواند بعد و طاق بخواند و بوقت خفتن بخت و یکبار سوره اذا جاء نصر الله و فاطمه
 بتصور جمال مبارک درود گویان سر بسوی قطب رو بقبیله و بر دست راست بخشد
 و الصلوة والسلام علیک یا رسول الله خوانده و بر کف راست دمیده و زیر سر
 نهاده بخشد این عمل شب جمعه یا شب دوشنبه بکند چند بار بعمل آرد تا اراده تقابل بطریق
 خواهد رسید طریق صلوة کن فیکون برای مشک کشتائی سریع الاثر است
 هر کس که حاجتی سخت و دشواری پیش آید در شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه با طهارت تمام و
 خلاص کامل ز در رکعت نماز گذارد و در رکعت اول سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص صد بار

و در دویم سوره فاتحه صد بار و اخلاص یکبار بخواند و صد بار بخین گوید که ای آسان کننده دشواریها
 و ای روشن کننده تاریکیها و صد بار استغفار و صد بار درود شریف بخواند و بحضور قلب خدای تعالی
 دعا کند چون شب سویم آید بعد از نماز و غیره مذکوره سر برهنه بوده دستین است برآورده
 در گردن باندازد و بگریه و زاری ارجباب الهی دعا کند پنجاه بار انشاء الله تعالی ضرر و عار او مستجاب
 شود این عمل در خاندان چشتیه بسیار مجرب و سریع الاثر است و این راصلو کن فیکون برای
 همین نامند که در مطلب براری جلد تاثیر کند **طریق نماز استخاره** بدانکه در هر استخاره
 کند بجهت آن کار را بعمل آورد و در استخاره مسنونیه هیچ خواب و رویا ضرر نیست فقط طمیان قلب
 کافی است اگر فرصت نباشد صرف بر دعا اکتفا نماید ظرفیش آنست که دو رکعت نماز نبیت
 استخاره ادا نماید در رکعت اول بعد فاتحه سوره کافرون و در دویم سوره اخلاص بخواند
 بعد سلام این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک
 و اسئلك من فضلك العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و
 انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی
 و معاشی و عاقبه امری او فاعط امری و اجله فاقدح لی و یسر لی ثم بارک لی فیہ
 و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبه امری او فاجعل امری و اجله
 فاصرفه عنی و اصر فنی عنه و اقل لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به
طریق دیگر استخاره مشایخ چشتیه فرموده اند که بعد نماز عشاء دو گانه بنیت استخاره بگذارد
 در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص بار بخواند بعد سلام اول آخر درود شریف سه سه بار
 یا سلام سلمی سه صد و شصت بار بخواند بجهت این چهار اسم را صد صد بار یعنی یا علیم
 علمنی یا شیر بشیرنی یا خیر اخبارنی یا مبین بین لی بجهت رو بسوی قبله و سه
 بطرف قطب کرده و پایی بجانب شمال کرده بر زمین بنشیند اگر معذور است اختیار داد اما باین
 نگوید در دو گویان بنشیند و این عمل را در شب بنشیند و یا در شب نیمه بخواند اگر در شب معلوم

نشود تا لبه یا هفت شب بگذشت از آن هر چه مقصود باشد معلوم شود و دیگر طریق سوره
 فاتحه یکبار سوره ناس سه بار سوره فلق سه بار سوره خلاص سه بار سوره کافرون سه بار
 سوره اذاجا برضر الله سبب پنج بار بعد هر قدر که تواند در و شریف بخواند چند آنکه در و گویا
 بخشد بوقت فتن بدست راست قف زده و دست بزرگله نهاده بخشد کیفیت اعمال
 متفرقه صبح و شام بدانکه شاغل اشغال قلبیه اضروست که سوای فرائض و واجبات
 و سنن بعضی از عبادات و طاعات و اوراد و طائف لایه که ممد و مقوی مفید صفائی قلب
 باشد بعمل آرد چنانچه نماز تہجد که دوازده رکعت است و نماز اشراق که شش رکعت است
 و دو نیز آمده است و چهار رکعت صلوٰۃ الصبح و چهار رکعت صلوٰۃ الزوال و شش رکعت صلوٰۃ الاذان
 و سب رکعت هم آمده اند و چهار رکعت سنت قبل عصر و چهار رکعت سنت قبل عشاء و در جمعه
 صلوٰۃ التہجد اگر فراغ باشد بخواند سه روزه یا مبین و روزه بخشد و دو شبانه و شش روزه
 شوال نه روزه اول ماه ذی الحجه و اگر نتواند روزه عوفه ضرور دارد و روزه عاشورا و شش روزه
 اول ماه رجب و اول شعبان دارد و تلاوت قرآن شریف بقدریکه در چهل روز ختم کند و در میان
 سنت و فرض صبح چهل و یکبار سوره فاتحه تسبیح بخواند و بعد نماز صبح سوره یسین و ده بار
 کلمه چهارم و صد بار سبحان الله و بحمد الله و سبحان الله العلی العظیم و بحمد الله
 استغفر الله بخواند و صد بار استغفار صبح و شام و کلمه طیبہ بار و چهل و یکبار یا حی
 یا قیوم لا اله انت استمکت ان تحیی قلبه بنور معرفتک ابد یا الله
 و در و شریف اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد بعد کلمات
 معلوم است هر قدر که تواند بخواند بعد نماز ظهر سوره فتح و نیز اگر تواند منزل لائل الخیرات
 بخواند و بعد نماز عصر سوره عم یسار لون و صد بار آیه کریمه و بعد نماز مغرب سوره واقعه
 بعد نماز عشاء سوره ملک یا سجده و صد و یکبار یا حی یا قیوم بر حمتک استغیث
 اول آخر و روز بازده یا زده بار بحضرت قلب تصور معنی بخواند و نیز صبح و شام سید الاستغفار

و صد بار درود شریف و صد صد بار این اسماء یا قاضی الحاجات و یا کافی المهمات
 و یا دافع البلیات یا حلال المشکلات و یا رافع الدرجات و یا شافی الامراض
 و یا مجیب الدعوات و یا ارحم الراحمین بخوانند طریق ختم خواجگان چشت برای هر
 وضو کرده روز قبله بنشینند اول ده بار درود شریف بعد از آن سه صد و شصت بار این دعا
 بخوانند لا ملجأ ولا منجی من الله الا الیه بعد سه صد و شصت بار سوره الم نشرح پستربا
 دعا رند کور سه صد و شصت بار بخوانند پس ده بار درود شریف خوانده ختم کند و حاجت از خدا
 سوال کند طریق ختم خواجگان قادر بر حصول مهمات اول دو رکعت نفل بخوانند
 بعد از آن یکصد و یازده بار سوره الم نشرح بخوانند بعد از آن کلمه تحبب یکصد و یازده بار و سوره
 یسین یکبار بعد از آن اگر ختم کلام خوانند سوره الم نشرح هزار و یازده بار بخوانند و اگر ختم
 خور و خوانند یکصد و چهل یکبار بخوانند بعد از آن در هر تقدیر درود شریف یکصد و یازده بار
 بخوانند و از خدا تقاضای مطلب بخوانند **فصل در بیان مانع راه سلوک**
طریق دفع آن بدانکه طالب حق را حدیث نفس و خطرات بی معنی و تفکرات لایعین
 و تشویشات خاطر مانع از راه سلوک است و این مرض سخت است بزرگان علاج آنها فرموده
 پس اگر طالب حق را در اشغال نسبت قلبیه ملحق و ساوس فاسده فتور می واقع شود
 غسل کند و جامه نو بپوشد و استعجال خوشبو کند و در خلوت که از شور و شغب جدا باشد
 در آید و بنشیند و معوذتین و اخلاص فاتحه سه سه بار بخواند و سه بار استغفر الله من جمیع
 ما کراه الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تکرار نماید و سه بار اعوذ خواند
 طرف کتف چپ قف زند بعد از آن بر خاسته دو گانه ادا نماید و در اینجا اللهم طهر قلبی عن
 غیرک و نور قلبی بنور معرفتک ابد یا الله یا الله یا الله هر قدر که تواند تکرار نماید
 بعد از آن بطرف چپ یا نور و بر است یا نور و در قلب یا نور ضرب کند چند کرات تکرار کند
 و اگر باز خلجان خاطر شود فی الحال وضو کرده باز بهمین ذکر مشغول شود و اگر باز مشوش شود

همین گدازانند تقالی در دوسه مرتبه تسکین بقلب خود خواهد یافت پس بذكر بعضی از اثبات
 بملاحظه لا فاعل الا الله ولا موجود الا الله مشغول گردد و رعایت مدو شد الحان شوا
 نگاه دارد طریق دیگر آنکه بطریق معهوده سی ازین چهار معنی یا الله یا فعال یا فاعل
 یا باسط گرفته بذكر سه ضربی و یا چهار ضربی مشغول شود و اگر خطرات دفع نشود و خاطر
 ماند چند بار نفسی و اثبات بملاحظه مذکور مع شرایط در زش نماید و تصور کند و یقین داند که این
 وسوسه خیر باشد یا شر که از موجودات و هستی هستند قایم بحق اند بلکه عین حق داند زیرا که
 جل نیز از بعضی ظهورات حق است و بگوید هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن
 و هو ~~کلیه~~ علیهم پس با شک باین تصور شوق و اشتیاق غلبه کند و همه خطرات
 محسوسه بیان در یافت کیفیت تفرقه با و علاج آنها بداند باعث تفرقه
 و تشویش خاطر بچند وجه فرموده اند گاهی از فاعل غلبه شوق و عشق هم میباشد صورتش آنکه
 عاشقان طالب صال حق اند و آن حاصل نمی شود مگر بعبایط طالب در ذات مطلوب و فنا
 موقوف است بمستی و تشریح خاطر بذات او تقالی چون بعضی طالبین بعبیه شوق در شوق
 ریاضت شاقه بر خود می نهند و نفس را یک سخت از لذذات و مالوفات باز میدارند و جو
 و عطش مفرط و ترک راحت اختیار میکنند این امور باعث انقباض خاطر میگردد و آن تشریح
 و انقباض و شوق که میداشته بسبب فتور جو اس مبدل بنیم و پریشانی میگردد و علاشش مطلق
 کردن نفس را و خواهشات مباحه و ترک ریاضت تا آنکه آن شوق و تشریح و مستی خود کند
 و یا باعث تفرقه جبین و نامردی است که نفس در ترک مالوفات جبارت نمیکند و تفرقه و تشویش
 رو میدهند علاشش پند است که محبت مومن و طالب حق ریاضت و طاعت است و محبت منافق
 و دشمن حق طعام و شراب مالوفات است و طالبان حق جان و مال فدای حق
 میکنند و منافقان دین و ایمان را فدای مال میازند نفوذ باطن منهای و یا باعث
 تفرقه فکر نیست که شیطان بدیش انداخته میگرداند و را بسبوی ناامیدی و وصول بانگ

در بعضی امور مرشد علاجش جمع کردن همت و خواندن لا تقنطوا من رحمة الله و یاد آوردن
قصه حضرت موسی یا حضرت خضر علیهم السلام یا باعث تفرقه بقیه رک نفسانی که غلبت آن
در طالب حق است از جهت غلبه آن پریشانی خاطر و غم و یاس منجیر و علاجش کسر نفس است
با اختیار ندلت که بر نفس شاق باشد یا بدوام ذکر و خلوت تصفیه نماید یا باعث تفرقه قلبی
و اضطراب غمیت که هر چند خواهد که بمصفیه قلب و تجلیه روح مشغول شود و نفس از فراق
منی شود پس معجب آن باختلال مزاج که اخلاط سوداویه بر دل هجوم کرده است علاجش
تفقیه و تعدیل مزاج است بقصد و استفراغ یا باعث تفرقه نجاست که بکثرت احداث
و جنایات باشد علاجش مبالغه در تطهیر بدن و جامه است یا باعث تفرقه ارتکاب
از ظلم و غیره بر مساکین و تلف حق اهل حق علاجش تدارک آن خلل است یا باعث تفرقه
غذا حرام و مستهبه باشد علاجش ترک آن و توبه و استغفار یا باعث تفرقه سحر و دیوانگی
که از شیاطین باشد علاجش خواندن معوذتین و مشغولی بذکر یا الله یا الله هر قدر که
تواند یا باعث تفرقه سوراخ نسبت مشایخ طریقه باشد علاجش رفع آن سبب است
و نیز برای دفع هر تفرقه و تشویش نفی و اثبات است با تطهیر بدن و جامه بملاحظه
نفی آن جهات در بیان طریق اربعین یعنی چله بدانکه اهل طریقت بر آن
حصول مقصود اربعین مقرر کرده اند و سند و فوائد کثیره این عمل در کتب سلوک موجود اند
و این مختصر متحمل آن نیست طریقتش آنکه اول نیت خالص نماید یعنی محض رضای حق تعالی
بتابعیت سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تجرد از ماسوا الله و فراغ خاطر بنا بر عبادت
و ذکر الله تعالی قصد کند و محل خلوت در جامع مسجد اولاست که از فضل جمیع عبادت
محروم نماند پس غسل کند و جامه نو بپوشد و خوشبو استعمال نماید پس تمام تاریخ ماه شعبان
قبل از نماز عصر که وقت ادا بر نفل است اعوذ بسم الله و معوذتین و کلمه تجید خوانده
و استعانت و استمداد از روح مشایخ طریقت بواسطه ارشاد خود کرده داخل خلوت شود

و در صین و خول بسم الله و الحمد لله و الصلوة علی رسول الله بخواند و قدم راست بنهد
 بعده اللهم افتح لی ابواب رحمتک گفته داخل گردد و دو گانه نفل به نیت نفل قطع از اسب
 و رجوع الی اسب بگذارد و اگر بعد نماز عصر داخل شود نفل بخواند و متوجه بسوی قبله نشیند
 و فاتحه بار و احادی عام صلی الله علیه و سلم و مشایخ طریقت خود بخواند و از روحانیت ایشان
 در باب حصول استقامت استمداد نماید بعده بذکر و شغل و مراقبه هر چه ویرا از مرشد خود
 رسیده باشد مشغول شود و شرائط خلوت که دوام صیام و قلت طعام و قلت منام و
 قلت صحبت مع الانام و مواظبت بر طهارات و عبادات و تلاوت قرآن و درود شریف
 و ذکر داریم از ارکان و شرائط طریق خلوت است نگا دارد در هیچ امر ازین امور تغافل
 نوز و تا فائده خلوت حاصل آید و در اخیر عشره رمضان شبهای طاق یعنی سبتم
 و سبت سویم و سبت پنجم و سبت هفتم و سبت نهم را زنده دارد تا از برکات لیلته بهره
 بهره یابد و در شبهای دیگر تا ثلث شب بیدار باشد و ذکر گویان در خواب رود چون
 ثلث آخر رسد بر خاسته جلد استنج و وضو نموده تهجد ادا نماید و بذکر و شغل و مراقبه مشغول
 شود تا صبح چون هلال شوال نمودار شود بعد نماز مغرب دو گانه شکرانه ادا کرده
 از خلوت بیرون آید شرائط خلوت بدانکه مجتهد طریقت حضرت جنید بغدادی
 قدس سره چند شرائط خلوت بیان فرموده اند یکی دوام وضو هر گاه که بشکند باز همانوقت
 وضو نماید که این معنی موجب تشریح و تفسیر است دویم دوام صیام و فطرا
 قبل از مغرب و اکل طعام بعد عشاء اگر خاطر مشوش نشود و الا ما بین مغرب و عشاء
 بخورد سویم تغلیل طعام لازم داند ثلث معده خالی دارد و اگر تواند ازین هم کم کند
 بخند آنکه از غایت ضعف التشریح و نشاط از دست برود و لذت در عبادت ننماید
 غرض تغلیل غذا و موثر رقت قلب صفائی دل است و مقوی قوت ملکیه است و تجلب
 آهیه است کما ورد الجوع طعام مد چهارم دوام سکوت مگر ذکر الله تعالی پس لک

باید که در خلوت با کسی سخن نگویید الا بضرورت شرعی که پیش آید یا حاجتی بس با خادم بقدر
 ضرورت کلام کند بلکه بجز خادم خود کسی در خلوت راه ندهد زیرا که خاموشی شمر حکمت است
 و تخلم کلمات غیر ضروریه نورانی که بسبب ذکر حاصل میشود بر باد میدهد پنجم دوام ذکر و مراقبه
 و ملاحظه اناجلیس من ذکر فی بوحیه هرگز غفلت راه نیابد و غرض از خلوت همین است
 ششم نفی خطرات و دفع حدیث نفس است پس جید بلیغ کند که خطر غیر اسد نیک باشد یا
 در دل نیاید زیرا که دخول حدیث نفس از ذکر باز دارد و قلب را مکرر سازد و فائده خلوت
 بر باد دهد هفتم دوام ربط قلب با شیخ خود به تداوم و اعتقاد آنکه این همان منظر حق است که
 او تعالی برای افاضه فیض خود بر من مقرر فرموده و از همین راه وصول با جناب تیس
 مستعین شده پس همیشه بوصف محبت و تسلیم بجانب او متوجه باشد تا در وازه فیض بر و شود
 اگر و بیچگونه اعتراف بر شیخ در دل خود نیارد که این معنی موجب راه حق گردد و نفوذ یابد
 من المحور بعد الکوار کلمات پند و وصیت طالب حق را باید که اول تحصیل سائر
 ضروریه بتصحیح عقاید فرقه ناجیه نماید و اتباع کتاب و سنت و آثار صابح با بعد از آن
 تزکیه و تخلیه نفس از زایل شاید چنانچه بزرگی میفرماید رباعی خواهی که شود دل تو
 چون آئینه * ده چیز برون کن از درون سینه * حرص اهل و غضب دروغ و غیبت *
 بخل و حسد و ریا و کبر و کینه * و باز تجلیه اشاره تحصیل اوصاف حمیده است که منازل سلوک
 بنماید چنانچه رباعی ثانی ارشاد بآنست رباعی خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم *
 نه چیز بنفس خویش فرما تعلیم * صبر و شکر و قناعت و علم و یقین * تفویض و توکل و
 رضا و تسلیم * فائده و نیز سالک باید که بر او امر شریعت استحکام دارد و از ممنوعات
 بهر بهیز و تقوی پر پیز گاری اشعار خود سازد و در هر حال اعمال سنت را نگاه دارد و از
 منہیات و شبهات احتراز نماید و اگر گناهی بطهور آمده باشد زود توبه کند و باستغفار و اعمال
 نیک تدارک آن نماید و بوقت دیگر ندارد و نماز پنجگانه را با جماعت درسی و ادا نماید و

خود را بعد از ادا فرایض و واجبات و سنن و شغل باطن گذارد و بر زیادهای نوافل و اوراق و غیره
 بلکه مشغولی باطن را فرض دایمی داند و گاهی غافل نشود چون ذوق و لذت بدان یابد
 شکر آبی بجای آورد و اندک را بسیار شمارد و هر عملی را برای رضا خدا تعالی کند و از کشف و
 کرامات لذت نگیرد بلکه بزار باشد و در حالت بسط شاگرد باشد و در شریعه در آن حال
 نگذارد و چون قیض شود دل تنگ و مایوس نگردد و در کار باشد و در جمیع عبادات خود را
 متهم داشته در ادا آن خود را مقصر داند و احوال باطن را با جاہل ظاهر نکند و سخن تصوف
 بر ملا نگوید و با غیر محرم هم نگوید و با محرم در گوشه گوید و اوقات خود را ضبط دارد و از تن
 طبع دور باشد و از دنیا و مافیها من گلی الوجود بدل تارک باشد و الا اذ کار و شغال هزار سال
 بکار نیاید دل آینه است از تالین غیر الله نگذارد و از طلب جاه و مرتبه که گمراهی است
 پناه جوید و وقت را عنایت شمارد از غفلت برباد ندهد که فائت را قضا نشود و در راقم
 مردانه نهند و غم و شادی این و آن را یکسو نهند که این حجاب است و از صحبت نا جنس
 خلاف شرع و منکر فقر و مبتدعه بگیرند و از درویش جاہل خلاف شرع که بر وفق سنت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نباشد دور ماند اگر چه از و کرامات و خرق عادات بظهور آید
 و با آسمان پرد و از مردمان بقدر ضرورت اختلاط کند و پیرنیک بد بکشد و پیشانی
 پیش آید و مردمان بعجز و انکسار معامله کند و نیستی و سستی را شعار خود سازد و آخر این
 بر کسی نکند و سخن ملائم و نرم گوید و سکوت و خلوت را دوست دارد و بخاطر جمع و کار خود
 سرگرم باشد و تشویش را بدل راه نداند و هر چه پیش آید از حق اند و دایم پان آنرا ناظره غیر نیثا
 و نفع رسائی را در امور دینی بر خود لازم داند و در هر کار اول نیت خالص کند بعد از آن
 بعمل آرد و در خوردن و نوش از اعتدال نرود نه چندان زیاده که کسل آرد و نه آنقدر کم که
 صفت از عبادت باز ماند علی بن اقیان در هر امر از افراط و تفریط بپرهیزد و اگر نفس را
 بقدر جبر و بی از کار می کشد بهتر است که قوت از کسب زد و اگر توکل کند هم زیبا

ولایت باشد بشرطیکه از کسی طمع ندارد و دل را از تعلق غیر الهی پاک دارد و از هیچ کس سبب
و ترس بخیر حق تعالی ندارد و با سواش انس نگیرد و در طلب حق بی آرام و بی راحت و مضطرب
و هر جا که باشد با خدا باشد و بر پیش و کم نعمت الهی شکر نماید و از فقر و فاقه و تشنگی و تنگ
معیشت دل تنگ نشود بلکه فقر و عزت خود در آن داند و شکر بجا آورد که این منصب انبیاء
و اولیاء است که مرا عنایت فرموده اند و متعلقان خود بر حق و تملطف و مهربانی معامله کنند
و بر نافرمانی شان درگذرد و عذر آنها به پزیرد و از غیبت مردمان اجتناب نماید و عیب
مردم بپوشد و عیب خود را در نظر دارد و همه مسلمانان را از خود فضل داند و با کس بحث و
جدال نکند اگر چه حق بجانب او باشد و همان نوازی و مسافر پروری را پیشه خود سازد
و بصحبت غربا و مساکین راغب باشد و در خدمت علما و صلحا عزت و حرمت خود داند
اینچه میسر آید بمصرفش صرف نماید تا زیان نرساند و تعلق دل با هیچ چیز ندارد و وجود
و عدم را برابر داند و لباس فقر را دوست دارد و هر قدر که طعام و لباس میسر آید قانع بر آن
باشد و ایشان را پیشه خود سازد و گوشت و تشنگی را که طعام الهی است محبوب دارد و کم خند و بسیار
گریه و از عذاب الهی و بی نیازی او ترسان و لرزان باشد و موت را که بیخ کن ماسوا است
هر وقت پیش نظر دارد و از دوزخ که جای فراق است پناه جوید و بهشت را که مقام صالحان
است بطلبید و محاسبه ابر خود لازم گیرد و محاسبه روز بعد مغرب و محاسبه شب بعد صبح کند
و محاسبه آنرا گویند که حساب کند که در شب و روز از من چند نیکی و چند بدی بظهور آمده بر من
شکر نماید و بر بدی توبه و استغفار کند و صدق مقال اکل حلال را شعار خود سازد و در مجلس
هزل و لهو و غیره غیر مشروط حاضر نشود و از رسوم جاهل به پزیرد و دوستی و دشمنی خوشم و
خوشنودی برای خدا بود و کوتاه دست و کوتاه طمع باشد شرمگین و کم گو و کم رنج و صانع
و بسیار طاعت و نیکو کار و نیکو رفتار و با وقار و بر و بار باشد و بس این است نشان نیکو
خوی را و صاف پسندیده و نیز هر که این حاصل نماید باید که غره نشود و بر خود گمان نیکو نبرد

و نیز از زیارت مزارات اولیا و مشایخ مشرف بوده باشد و بوقت فراغ خاطر بر فرار آنها
نشسته بجانب روحانیت او شان توجه نماید و حقیقت آنرا بصورت مرشد خود تصور نموده
فیضیاب شود و برکت گیرد و گاه گاه بر مزارات عوام اهل اسلام رفته موت خود را یاد کند از
او شان انواب ساند و ادب و حکم مرشد خود را بجای ادب و حکم خدا تعالی و رسول الله
صلی الله علیه و سلم داند که نائب او شان است و نیز هر کس که ازین فقیر محبت و عقیدت دارد
دارد مولوی رشید احمد حنا سده را و مولوی محمد تقی کسم سلمه که جامع جمیع
کمالات علوم ظاهری و باطنی اند بجای من فقیر راقم اوراق بلکه بدرج فوق از من شمارند
اگر چه بطا هر معامله بر عکس شد که او شان بجای من و من بمقام او شان شدم و صحبت
او شان اغینمت دانند که اینچنین کسان درین زمان نایاب اند و از خدمت بابرکت ایشان
فیضیاب بوده باشند و طریق سلوک که درین رساله نوشته شد در نظر شان تحقیق نمایند
انشاء الله تعالی بجهه خواهند ماند الله تعالی در عمر شان برکت داند و از ثمامی نعمت
عرفانی و کمالات قربیت خود مشرف گرداند و مبرات بان عالیات رساند و از نور هدایت
شان عالم را منور گرداند و تا قیامت فیض او شان جاری دارد و هجرت الهی و آل الامجا
اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لا و ستادنا و لمشائحننا و لا حبا ئنا و لجمیع المؤمنین
و المؤمنات الاحیاء منهم و الاموات برحمتک یا ارحم الراحمین امین امین امین
یا رب العالمین و صلی الله تعالی علی خلیف خلق محمد و آل و اصحابه اجمعین

برحمتك يا ارحم الراحمين

ذکر کیفیت سلاسل مشایخ طریقت رضوان السلام علیهم *

بیان سلسله طیبہ خاندان حضرت عمار بن یزید و سبب بایدهست
فقیہ حقیقہ ننگ خاندان بایدهست و سبب امداد المذنبین

نسبت به بیت ارتباط و محبت و اجازت و خرقه از حضور بدایت گنجور قطب در آن پیشوای عارفان نور الاسلام
حضرت مولانا و مرشدنا و دینا میا نجو شاه نور محمد گنجپانوی چشتی است قدس الله سره و ایشان را
از شیخ الشان حاجی شاه عبد الرحیم شهید ولایتی ایشان از شاه عبد الباری امرویی ایشان از شاه
عبد الهادی امرویی ایشان از شاه محمد بن ایشان از شاه محمد کی ایشان از شاه محمدی ایشان از شیخ
محب الله ابادی ایشان از شیخ ابوسعید گنگوی ایشان از شیخ نظام الدین بلخی ایشان از شیخ
جلال الدین تہائیسری و ایشان از قطب العالم عبد القدوس گنگوی و ایشان از شیخ
محمد عارف ردو لوی ایشان از شیخ محمد عارف ردو لوی ایشان از شیخ عبد الحق
ردو لوی و ایشان از شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی و ایشان از شیخ شمس الدین
ترک جانی پتی و ایشان را از محمد و علا و الدین علی احمد صابر و ایشان از شیخ فرید الدین
شکر گنج مسعود اجد مہنی و ایشان از خواجہ قطب الدین بختیار کاکی ایشان از خواجہ
معین الدین حسن سجری و ایشان از خواجہ عثمان مارونی و ایشان از خواجہ حاجی ہر
زندنی و ایشان از خواجہ مودود چشتی و ایشان را از خواجہ ابویوسف چشتی و ایشان را
از خواجہ ابو محمد محترم چشتی و ایشان را از خواجہ ابی احمد ابدال چشتی و ایشان از خواجہ
ابو اسحاق شامی ایشان را از خواجہ ہشاد علودینوری و ایشان را از خواجہ امین الدین
ابو ہبیرہ بصری و ایشان را از خواجہ حذیفہ مرعشی و ایشان را از خواجہ سلطان بہیم
بن ہیم بلخی ایشان را از خواجہ جمال الدین فضیل بن عیاض و ایشان از خواجہ عبد الوہاب
بن زید و ایشان از امام العارفین خواجہ حسن بصری و ایشان را از امیر المؤمنین علی
کرم الله وجہہ و ایشان از سید المرسلین خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی
علیہ وآلہ واصحابہ معین علیہ سلسلہ چشتیہ نظامیہ قدوسیہ
و نیز حضرت عبد القدوس گنگوی اجازت طریقہ نظامیہ از مرشد خود شیخ درویش بن
محمد قاسم اودھی و ایشان از سید بہمن بہرائچی از سید حمل بہرائچی از سید

از شیخ شمس الدین بلخی
از شیخ محمد عارف ردو لوی
از شیخ جلال الدین کبیر الاولیا
از شیخ شمس الدین ترک جانی
از شیخ فرید الدین شکر گنج
از شیخ مسعود اجد مہنی
از شیخ معین الدین حسن سجری
از شیخ ہر زندنی
از شیخ مودود چشتی
از شیخ ابویوسف چشتی
از شیخ احمد ابدال چشتی
از شیخ امین الدین ابو ہبیرہ
از شیخ ہشاد علودینوری
از شیخ سلطان بہیم بن ہیم
از شیخ جمال الدین فضیل بن عیاض
از شیخ عبد الوہاب بن زید
از شیخ امام العارفین حسن بصری
از شیخ خاتم النبیین احمد مجتبی
از شیخ محمد مصطفی صلی علیہ وآلہ واصحابہ معین علیہ
از شیخ سلسلہ چشتیہ نظامیہ قدوسیہ
از شیخ درویش بن محمد قاسم اودھی
از شیخ سید بہمن بہرائچی
از شیخ سید حمل بہرائچی
از شیخ سید از سید

صلوات اللہ علیہ
از شیخ شمس الدین بلخی
از شیخ محمد عارف ردو لوی
از شیخ جلال الدین کبیر الاولیا
از شیخ شمس الدین ترک جانی
از شیخ فرید الدین شکر گنج
از شیخ مسعود اجد مہنی
از شیخ معین الدین حسن سجری
از شیخ ہر زندنی
از شیخ مودود چشتی
از شیخ ابویوسف چشتی
از شیخ احمد ابدال چشتی
از شیخ امین الدین ابو ہبیرہ
از شیخ ہشاد علودینوری
از شیخ سلطان بہیم بن ہیم
از شیخ جمال الدین فضیل بن عیاض
از شیخ عبد الوہاب بن زید
از شیخ امام العارفین حسن بصری
از شیخ خاتم النبیین احمد مجتبی
از شیخ محمد مصطفی صلی علیہ وآلہ واصحابہ معین علیہ
از شیخ سلسلہ چشتیہ نظامیہ قدوسیہ
از شیخ درویش بن محمد قاسم اودھی
از شیخ سید بہمن بہرائچی
از شیخ سید حمل بہرائچی
از شیخ سید از سید

جلال الدین بخاری از مخدوم جهانیان جهان گشت از خواجه نصیر الدین روشن چراغ
 از سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد بداونی از خواجه فرید الدین
 گنج مذکور تاسرور عالم صلی الله علیه وسلم سلسله علیه قادریه قدوسی
 و نیز حضرت قطب العالم عبدالقدوس گنگوہی را اجازت و خرقه طریقه قادریه از پدر خود
 درویش محمد بن قاسم اودهی از سید بدین بھرائی از سید اجل بھرائی از محمد
 جهانیان جهان گشت از سید جلال الدین بخاری از شیخ عبید بن عینی از شیخ
 عبید بن ابوالقاسم از شیخ ابولمکارم فاضل از شیخ قطب الدین ابوالخث از شیخ
 شمس الدین علی افلح از شیخ شمس الدین حاد از امام الاولیا شیخ علی الدین عبدالقدوس
 جبلا از شیخ ابوسعید مخزومی از شیخ ابوالحسن قرشی علی الہنکاری از شیخ ابوالفرح
 طروسی از عبد الواحد بن عبد الغزیز تیمی از شیخ ابوبکر شبلی از شیخ بنیر اجدادی
 از شیخ سری سقلی از شیخ معروف کرخی از داود طائی از شیخ صیب عجمی از امام حسن
 از امیر المومنین علی کرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایضاً
 و نیز فقیر الدین طریقه قادریه اجازت از مرشد مولا نامیا نجو نور محمد جنجانی
 از حاجی عبدالرحیم شہید لایبی از سید رحم علی شاه از سید عبدالرزاق از سید
 عبدالحی از سید محمد غوث از سید ابومحمد از سید شاه محمد از سید فیض الاعظم
 از سید الیاس مغربی از سید عبدالحق مغربی از سید مولا نام مغربی از سید احمد قدسی
 از سید عبدالقادر راسی از سید عبدالوہاب از سید موسی از سید زاہد از سید
 زین الدین از سید عبدالرزاق از غوث الثقلین عبدالقادر جیلانی تاسرور عالم
 صلی الله علیه وسلم سلسله علیه نقشبندیہ قدوسیہ و نیز حضرت
 میران اجل بھرائی از مرشد خود شاه عبدالحق و نیز از خواجه عبدالداہر از خواجہ
 مولانا یعقوب جرجانی از خواجہ علاء الدین عطار از خواجہ بہار الدین نقشبندی

عبدالقدوس گنگوہی
 از خواجہ نصیر الدین روشن چراغ
 از سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد بداونی
 از خواجہ فرید الدین گنج مذکور تاسرور عالم صلی الله علیه وسلم
 از حضرت قطب العالم عبدالقدوس گنگوہی
 از پدر خود درویش محمد بن قاسم اودهی
 از سید بدین بھرائی
 از سید اجل بھرائی
 از محمد جهانیان جهان گشت
 از سید جلال الدین بخاری
 از شیخ عبید بن عینی
 از شیخ عبید بن ابوالقاسم
 از شیخ ابولمکارم فاضل
 از شیخ قطب الدین ابوالخث
 از شیخ شمس الدین علی افلح
 از شیخ شمس الدین حاد
 از امام الاولیا شیخ علی الدین عبدالقدوس
 جبلا
 از شیخ ابوسعید مخزومی
 از شیخ ابوالحسن قرشی علی الہنکاری
 از شیخ ابوالفرح طروسی
 از عبد الواحد بن عبد الغزیز تیمی
 از شیخ ابوبکر شبلی
 از شیخ بنیر اجدادی
 از شیخ سری سقلی
 از شیخ معروف کرخی
 از داود طائی
 از شیخ صیب عجمی
 از امام حسن از امیر المومنین علی کرم الله وجهه
 از سرور عالم صلی الله علیه وسلم
 ایضاً و نیز فقیر الدین طریقه قادریه
 اجازت از مرشد مولا نامیا نجو نور محمد جنجانی
 از حاجی عبدالرحیم شہید لایبی
 از سید رحم علی شاه
 از سید عبدالرزاق
 از سید عبدالحی
 از سید محمد غوث
 از سید ابومحمد
 از سید شاه محمد
 از سید فیض الاعظم
 از سید الیاس مغربی
 از سید عبدالحق مغربی
 از سید مولا نام مغربی
 از سید احمد قدسی
 از سید عبدالقادر راسی
 از سید عبدالوہاب
 از سید موسی
 از سید زاہد
 از سید زین الدین
 از سید عبدالرزاق
 از غوث الثقلین عبدالقادر جیلانی
 تاسرور عالم صلی الله علیه وسلم
 سلسله علیه نقشبندیہ قدوسیہ
 و نیز حضرت میران اجل بھرائی
 از مرشد خود شاه عبدالحق
 و نیز از خواجہ عبدالداہر
 از خواجہ مولانا یعقوب جرجانی
 از خواجہ علاء الدین عطار
 از خواجہ بہار الدین نقشبندی

سلسله کبرویه قدوسیہ و نیز شیخ جلال الدین بخاری احازت طریقه کبریه
 از شیخ حمید الدین سمرقندی از شمس الدین بن ابوت محمد بن محمود بن ابراهیم بن ابوشیخ نعمانیان
 خالندی از شیخ احمد بابکمال خجندی از شیخ نجم الدین کبری از عمار یاسر از ابوالنجیب
 سهروردی از شیخ احمد غزالی از ابوبکر نساج از ابوالقاسم گرگانی از خواجه نعمانی
 مغربی از ابوعلی کاتب از شیخ علی رودباری از سید الطائفة جنید بغدادی

مناجات

تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

بوقت مرگ کن پنجسره انجام

خداوند ابا بن پیران عظام

بجمله اولیا ابدال و اقباب

بحق آل ازواج و باصحاب

بعشاق و عباد و بزرهاد

بغوث و فرد و ابرار و باوتاد

آله العالمین ما را نگهد آ

ز دست نفس کافر کیش خونخوا

بخود مشغول دار اندر حیاتم

اگر میرم بده یارب بخاتم

نظم خاتمه از بنده حقیر محمد حسین مختار

جان جام دو عالم هست او	اوست در کلهای عالم رنگت	شد بطلعت کاد دل او نزل	شد بطنی نگاه او هر طور دل
رحمتش در صورت خیر البشر	آمده ما را بدیه سبب	شد قبول عین ما او تا ابد	مگر قبول با قبول او بود
مگر قبول حق تو خواهی یا بخواه	بشنو از من نکته های جز جان	دست خود در کار دل بیاور	دانا با درد و غم بیاور شو
اگر گوئی چون بود اینها حاصل	گویمت با اهل دل از منی دل	مگر میسر نیست اهل در دل	در طلب هرگز نباشی مضل
بدر باولت برای خوشی گم	بصانیت محمد پیش گیر	مگر نباشی منطیع نعم آن	این ضیاء قلب کن در زبان
ببله محنت با ازان پیدا شود	بس محبت با ازان پیدا شود	بشنو از من آنکه سینه الفت	ت حاجی آمده ام الله
سند محمدی ضیاء قلب ما	طبع گردین فی فیض ورا	آنکه بختیست از من	آنکه بختیست از من
سند اوقات میلان کما	خوشند منی	آنکه بختیست از من	آنکه بختیست از من

